

طالبان:

ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد

نوشته: دکتر حمید احمدی

- استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

طالبان در يك نگاه:

نام طالبان به عنوان يك گروه جدید مسلح در افغانستان نخستین بار در سال ۱۹۹۴ در گزارش‌ها دیده شد. در آن هنگام طالبان توانسته بودند پس از تصرف برخی مناطق شرق و جنوب افغانستان مانند سنگ حصار، دوراهی اسپین بولدک (Spin Boldak)، شهرهای قندهار و جلال‌آباد را نیز به تصرف خود درآورند. آنان در سال ۱۹۹۵ موفق شدند به پیشرفت‌های سریعی در سایر مناطق افغانستان چون هرات و ده استان دیگر نایل آیند و کابل را محاصره کنند. احمدشاه مسعود وزیر دفاع دولت ربانی مدت يك سال آنها را در حومه‌های کابل متوقف کرد، اما در سپتامبر ۱۹۹۶ ناچار شد به علت قدرت یابی طالبان از راه گرفتن نیروهای جدید و نیز فرار برخی فرماندهان محلی بویژه پشتونها و پیوستن آنان به طالبان، بطور استراتژیک از کابل عقب‌نشینی کند. بدین ترتیب طالبان با فتح کابل تصرف مناطق شمالی مانند مزار شریف را در دستور کار خود قرار دادند. آنها با کمک طلاب اعزامی از پاکستان و در سایه خیانت برخی فرماندهان محلی و اختلافات میان دوستم و عبدالملک در مه ۱۹۹۷ مزار شریف را به تصرف درآوردند. يك روز بعد طالبان در اثر قیام مردم مزار شریف و عملیات نیروهای حزب وحدت و عبدالملک (که تا آن زمان بنا داشت با طالبان سازش کند) شکست سختی خوردند و از مزار شریف عقب‌نشینی کردند. در این دوران پاکستان، عربستان و امارات عربی متحده طالبان را به عنوان دولت قانونی افغانستان به رسمیت شناختند. پس از عقب‌نشینی از مزار، طالبان به تقویت نیروهای نظامی خود و خرید سلاحهای جدید پرداختند و در اواسط مرداد ۱۳۷۷ (اوایل اوت ۱۹۹۸) موفق شدند مزار شریف و مناطق اطراف آن را به چنگ آورند و در اواسط شهریور هجوم دیگری را به استان بامیان محل استقرار نیروهای شیعه حزب وحدت شروع کنند. طالبان بخش اعظم شهر بامیان را به تصرف درآوردند و هم‌اکنون درگیر عملیات مسلحانه با نیروهای

حزب وحدت برای فتح مواضع آنها می‌باشند. احمدشاه مسعود فرمانده باسابقه نیروهای جهادی افغان همچنان در دره پنجشیر و شمال کابل مستقر است و چنانچه طالبان بتوانند حزب وحدت را مغلوب سازند، به سراغ احمدشاه خواهند رفت تا آخرین منطقه خارج از کنترل خود را فتح کنند. با این همه، با توجه به مقاومت گسترده شیعیان در بامیان و قدرت و ابتکار نظامی احمدشاه مسعود می‌توان پیش‌بینی کرد که طالبان به آسانی موفق به این کار نخواهند شد. نیروهای طالبان در جریان تصرف دوباره مزار شریف دست به قتل دیپلماتهای ایران و کشتار هزاران افغانی هزاره و تاجیک زدند و همچنان سیاست تصفیه قومی را ادامه می‌دهند.

گرچه طالبان در ابتدا مدعی بودند که با تولید مواد مخدر در افغانستان مبارزه می‌کنند، اما بنا به گزارش‌ها افزون بر کمکهای خارجی بخش مهمی از درآمد خود را از راه تولید خشخاش به دست می‌آورند. گزارشهای سازمان ملل نشان می‌دهد که در سال ۱۹۹۶ در مناطق تحت کنترل طالبان بین ۵۵ تا ۵۸ هزار هکتار زمین به کشت خشخاش اختصاص داشته است و طالبان در همین سال ۲۲۵۰ تن تریاک خام تولید کرده‌اند که می‌توان از آن ۱۱۰ هزار تن هروئین تهیه کرد.* درآمد حاصل از این قاچاق به صدها میلیون دلار می‌رسد.

بنابر برخی گزارش‌ها، طالبان در اوایل سال ۱۳۷۶ (اواسط ۱۹۹۷) بیش از پنجاه هزار نفر نیروی مسلح، ۳۰۰ تانک، تعداد زیادی نفربر زرهی و یک اسکادران جنگنده میگ داشته‌اند.

رهبری طالبان را ملا محمد عمر ۴۱ ساله که براساس گزارش‌ها يك چشم خود را نیز در جریان جنگ با شورویها از دست داده است، به عهده دارد. شورای علمای قندهار به اتفاق آراء او را به رهبری افغانستان برگزیده و «امیر المؤمنین» خوانده است. ملا محمد عمر سال گذشته نام افغانستان را به «امارات اسلامی افغانستان» تغییر داد.

* "The Taliban and Drugs", *The Economist* (Sep. 6, 1997) p.60.

نقش مهم مدارس دینی و حوزه‌های علمیه پاکستان را هم می‌توان در سطح تحلیل ملی مورد بررسی قرار داد و هم در سطح تحلیل منطقه‌ای به‌عنوان بخشی از سیاست پاکستان و در حد کمتری عربستان در رشد جنبش طالبان. بدین جهت در بررسی عوامل ظهور و گسترش قدرت طالبان در سه سطح تحلیل اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی گاه لازم می‌آید به این نوع عوامل متداخل در دو یا هر سه سطح اشاره شود.

الف: عوامل داخلی ظهور و رشد طالبان (سطح تحلیل اجتماعی):

در بحث پیرامون عوامل مؤثر در سطح تحلیل اجتماعی می‌توان به ناتوانی رهبران جهادی و گروه‌های افغان در برقراری يك دولت فراگیر و در نتیجه استقرار ثبات سیاسی و امنیت داخلی در کشور، پایداری سنت‌های مذهبی و گسترش فقر اقتصادی و فرهنگی، و عامل قومی اشاره کرد.

۱- بی‌ثباتی سیاسی و جنگ داخلی پس از خروج شوروی: یکی از عوامل مهم داخلی که منجر به ظهور طالبان در افغانستان شد، ناتوانی رهبران گروه‌های جهادی افغانستان در استقرار يك دولت فراگیر و تمایل برخی از این گروه‌ها به اعمال سلطه بیشتر بر دولت مجاهدین بود. این بویژه در مورد گروه‌های پشتون مانند حزب اسلامی گلبدین حکمتیار صادق بود، که بنا به سنت دیرین ساخت قدرت در افغانستان از قرن هجدهم به بعد، تمایل داشتند قوم پشتون کنترل نهادهای حکومتی را در دست داشته باشد. به ظاهر ریشه این اختلاف میان حزب اسلامی حکمتیار و گروه‌های دیگر بود که از اواخر سال ۱۹۹۲ در کابل مستقر شده بودند. حضور ژنرال دوستم یکی از عوامل ظاهری اختلاف به‌شمار می‌آمد. گفتنی است که با وجود خروج نیروهای شوروی از افغانستان در ۱۵ فوریه ۱۹۸۹، نجیب‌الله توانسته بود در رأس دولت تحت حمایت کمونیست‌ها و شوروی در کابل باقی بماند. رژیم نجیب‌الله موفق شد بیش از سه سال در برابر نیروها و احزاب جهادی مقاومت کند و تنها زمانی قدرت را از دست داد که ژنرال دوستم یکی از همکاران وی طی يك توافق پنهانی با مجاهدین زمینه ساقط شدن رژیم کمونیست را در دسامبر ۱۹۹۲ فراهم کرد.

به نظر می‌آید هر يك از گروه‌های مجاهدین نظیر حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، یا جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی (و احمدشاه مسعود چهره قدرتمند آن) در صدد بوده‌اند اقتدار بیشتری در دولت داشته باشند. این تمایل بویژه از سوی حزب اسلامی آشکار بود، که رهبر آن گلبدین حکمتیار و نخست‌وزیر تعیین شده، به بهانه حضور ژنرال عبدالرشید دوستم در کابل و حمایت او از صبغة‌الله مجددی رئیس‌جمهور افغانستان، مخالفت با مجددی را آغاز کرد و جرعه‌های

تحولات اخیر افغانستان به‌دنبال تصرف مزار شریف، بار دیگر توجه مردم منطقه و جهانیان را به پدیده طالبان جلب کرد. این مسئله بویژه به‌دنبال قتل دیپلمات‌های ایرانی و کشتار اقلیت‌های شیعی هزاره و تاجیک در مزار شریف و در نتیجه شدت یافتن تنش میان ایران و طالبان به يك بحران منطقه‌ای تبدیل شد. با وجود این که گروه طالبان از سال ۱۹۹۴ به بعد در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان حاضر بوده است، مطالب چندان گسترده‌ای در رابطه با ماهیت این گروه و علل رشد آن انتشار نیافته است. این کمبود مطالب در ایران بیشتر از سایر کشورهای منطقه مانند هند و پاکستان آشکار است.

در این نوشته، بر آن هستیم تا در حد توان و با استفاده از منابع پراکنده و در دسترس به ریشه‌یابی جنبش طالبان، علل و عوامل رشد و گسترش آن با توجه به زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی داخلی و خارجی و تأثیرات احتمالی سلطه این گروه در افغانستان بر تحولات منطقه‌ای بپردازیم. برای سازماندهی بهتر بحث و فهم بیشتر تحولات، علل رشد پدیده طالبان و موفقیت‌های آن را در سه سطح تحلیل ملی (جامعه افغانستان)، منطقه‌ای (بویژه، با توجه به نقش پاکستان و تاحدی عربستان و امارات عربی متحده)، و بین‌المللی (بویژه قدرت‌های بزرگ) مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدیهی است که تحولات در هر يك از سه سطح تحلیل در یکدیگر تداخل و تأثیر متقابل دارند و نمی‌توان آنها را کاملاً جدای از هم تجزیه و تحلیل کرد. در بخش دوم مقاله نیز به بررسی آثار تحولات افغانستان با فرض سلطه طالبان بر سیاست‌های این کشور در سطح اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی و سناریوهای احتمالی در رابطه با سیاست کشورهای پشتیبان بویژه پاکستان خواهیم پرداخت.

علل و عوامل رشد گروه طالبان و پیروزی‌های آن: سه سطح تحلیل

همان‌گونه که گفتیم، برای سازماندهی و فهم بهتر علل رشد جنبش طالبان و موفقیت‌های آن در افغانستان، می‌توانیم متغیرهای مؤثر (مستقل و با واسطه) را در سه سطح جامعه افغان، نقش دولت‌های منطقه بویژه پاکستان، و سیاست‌های بین‌المللی جستجو کنیم. این عوامل، مستقل از یکدیگر عمل نکرده و برعکس گاه آثار مهمی برهم داشته‌اند، به‌گونه‌ای که تأثیر برخی عوامل را هم می‌توان در سطح ملی و هم منطقه‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. بطور نمونه تحولات سیاسی پس از عقب‌نشینی شوروی که ویژگی مهم آن گسترش اختلاف میان گروه‌های مختلف جهادی و جنگ قدرت میان آنها بود هم بر ظهور طالبان در داخل جامعه افغانستان اثر گذاشت و هم بر سیاست‌های پاکستان و استراتژی آینده آن کشور در رابطه با افغانستان و حمایت از گروه طالبان. از سوی دیگر،

جنگ داخلی را زد. بدین ترتیب با شروع جنگ‌های مسلحانه میان جناح‌های متخاصم، دولت مجددی پس از دو ماه سقوط کرد. توافق پیشاور نیز که براساس آن پروفیسور برهان‌الدین ربانی به‌عنوان رئیس‌جمهور و حکمتیار به‌عنوان نخست‌وزیر افغانستان رهبری دولت را در دست گرفتند، نتوانست به اختلافات داخلی پایان دهد و پس از اندکی آتش جنگ داخلی در مقیاسی گسترده‌تر میان حکمتیار رهبر حزب اسلامی و جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود آغاز شد. در جریان این جنگ‌های داخلی صدمات فراوانی به کابل وارد شد و این شهر به‌صورت ویرانه‌ای درآمد. یکی از نکات جالب ابعاد جنگ داخلی، تغییر مواضع سریع نخبگان سیاسی برای دستیابی به قدرت بیشتر بوده است. برای نمونه، در حالی که ژنرال دوستم در آغاز از متحدان ربانی و احمدشاه محسوب می‌شد، پس از مدتی در کنار حکمتیار قرار گرفت و در صدد سرنگونی دولت ربانی درآمد. به همین ترتیب، حکمتیار که در ابتدا آتش جنگ داخلی را با مخالفت با صبغة‌الله مجددی برافروخته بود، در این مرحله بر ضد احمدشاه و ربانی با مجددی و دوستم متحد شد.

بدین ترتیب با شروع جنگ‌های داخلی، نه تنها کابل میان جناح‌های متخاصم تقسیم و به ویرانی کشیده شد، بلکه هر یک از جناح‌های متخاصم نیز بر بخش‌هایی از خاک کشور سلطه داشتند و در صدد بودند به مناطق بیشتری دست پیدا کنند. این درگیری‌ها، بی‌ثباتی و ناامنی و بحران اقتصادی را بر سراسر افغانستان حاکم کرد. نبود یک دولت مسلط بر کابل باعث شد تا دیگر نقاط کشور تحت کنترل جناح‌های گوناگون قرار گیرد و رهبران و مقامات محلی از یک سو و دارودسته‌های مسلح از سوی دیگر به اقدامات خودسرانه دست زنند و با کنترل راه‌ها و شهرها و با گرفتن مالیات‌های خودسرانه، زمینه را برای گسترش ناامنی اقتصادی و فیزیکی فراهم سازند. همین گسترش بی‌ثباتی و ناامنی کمک مهمی به ظهور گروه طالبان کرد تا به بهانه برقراری ثبات و امنیت از طریق از میان برداشتن جناح‌های متخاصم جهادی دست به کار شود. پیروزی‌های اولیه طالبان در مناطق جنوبی در قندهار و جلال‌آباد ناشی از همین ضعف دولت مرکزی افغانستان و گسترش برخوردها میان دولت و مخالفان آن بود. از اوایل ۱۹۹۴ بود که گروه‌های جهادی به خطرات ظهور طالبان پی بردند. گرچه جناح‌های متخاصم در برابر خطر تازه رفته‌رفته دشمنی‌ها را کنار گذاشتند و تلاش کردند در چارچوب جبهه‌ای واحد و برقراری زمینه‌های حکومت سراسری با مشارکت جناح‌های مختلف^۱ در برابر پیشروی‌های طالبان پایداری کنند، اما شدت جنگ داخلی و استمرار رقابت‌ها آنها را همچنان ضعیف نگاه داشت. این رقابت‌ها در میان نیروهای جبهه شمال و بویژه درگیری‌ها و اختلافات میان دور رهبر نیروهای ازبک یعنی ژنرال دوستم و عبدالملک^۲ از عوامل عمده ضعف

نیروهای مخالف طالبان در پیروزی قاطع بر این گروه بوده است.^۳

۲- بحران اقتصادی، فقر فرهنگی و نفوذ پایدار سنت‌های مذهبی: ده سال جنگ گسترده نیروهای جهادی افغانستان با سربازان اتحاد جماهیر شوروی در فاصله سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۹ از یک طرف، و گسترش بی‌ثباتی و درگیری‌های داخلی میان گروه‌های جهادی (حزب اسلامی در برابر جمعیت اسلامی) از طرف دیگر، بنیان‌های اقتصادی افغانستان را در هم ریخت و سبب فقر عمومی در کشور شد. تداوم این فقر عمومی از یک سو و نفوذ پایدار سنت‌های دینی از سوی دیگر از عوامل مهم ظهور طالبان به‌شمار می‌رود. این نکته بویژه از این جهت قابل توجه است که بدانیم اکثریت نیروهای طالبان و هسته‌های اصلی آن را گروهی از جوانان طبقات پائین و تهیدست جامعه افغانستان، بویژه پشتون‌ها تشکیل می‌دهند که در سال‌های بعد از خروج شوروی و پایان جنگ‌های جهادی، در مدارس دینی پاکستان مشغول تحصیل شدند، تا با اندک حمایت مالی که رهبران دینی این مدارس از آنها در دوران طلبگی می‌کردند خود را از فقر و تنگدستی رها سازند. این بحران اقتصادی و فقر فرهنگی از یک طرف و نفوذ دیرپای سنت‌های مذهبی و تمایل به تحصیل در مدارس دینی عامل مهمی بود که دولت پاکستان و در درجه بعد عربستان را قادر ساخت از آن برای سازماندهی طالبان به‌عنوان یک نیروی مذهبی- نظامی بهره گیرند. نیاز مادی و تعصب مذهبی دو پایه اساسی شکل‌گیری و گسترش قدرت طالبان در افغانستان بوده است. رهبران طالبان نه تنها به جنگجویان خود دستمزدهای ماهیانه گزاف بویژه در مقایسه با میزان دستمزدها در افغانستان می‌پردازند، بلکه آنها را امتیاز کرده‌اند که جنگیدن در جبهه طالبان و تلاش برای برقراری «امارت اسلامی افغانستان» نوعی جهاد و به آزمایش گذاشتن ایمان و پیاده کردن آموزه‌هایی است که در مدارس دینی پاکستان فراگرفته‌اند. عبدالعزیز یکی از همین طلاب گفته است که «در این مدرسه‌ها فقط عشق به جهاد تقویت می‌شود»^۴ به گفته یکی دیگر از این طلاب، «جهاد هدف اصلی من در زندگی است»^۵ یکی از آنها نیز گفته است «سه سال است که در اینجا هستم و چیزهایی یاد گرفته‌ام که هرگز نمی‌توانستم در جای دیگر بیاموزم. حالا می‌خواهم دانسته‌هایم را در عمل به کار بگیرم»^۶ دانستن این نکته نیز مهم است که اغلب این مدارس دینی که تحت حمایت مالی نهادهای مذهبی عربستان هستند، دارای گرایش‌های وهابی و بنابراین ضدشيعی هستند. رهبران طالبان به آنها چنین القا کرده‌اند که مبارزه طالبان بویژه در شمال، جنگ با شیعیان «کافر» است و خود نوعی جهاد محسوب می‌شود که مردن در آن به مفهوم خریدن بهشت است! این تعصب مذهبی، تلاش در جهت برقراری سلطه سیاسی را برای پیروان طالبان به نوعی وظیفه مقدس تبدیل کرده و عامل مهمی در انسجام این گروه بوده است. برای درک بیشتر اهمیت بحران اقتصادی و فقر عمومی

نجیب‌الله نیز به خوبی از این پدیده استفاده می‌کرد تا حملات مجاهدین از پاکستان به جلال‌آباد و خوست را در ۱۹۹۲ خنثی کند.

بنابراین، انگیزهٔ مادی تنها برای طالبان تعیین‌کننده نبوده است، بلکه مخالفان طالبان نیز در سایهٔ انگیزه‌های اقتصادی و مالی ترجیح داده‌اند به طالبان ملحق شوند. رهبران طالبان هم از این وضع بهره‌برداری کامل کرده و بسیاری از فرماندهان محلی وابسته به گروه‌های مخالف را به سوی خود کشیده‌اند. بنابه گفتهٔ برخی از تحلیلگران، یکی از عوامل اصلی پیشرفت چشمگیر طالبان در سراسر افغانستان را باید در همین سیاست تطمیع آنها جستجو کرد نه در توان نظامی یا استراتژی جنگی‌شان چرا که از لحاظ استراتژی جنگی، مخالفان طالبان بسیار کارآموده‌تر از آنها هستند.^۷ این پدیده ابتدا در میان فرماندهان محلی پشتون وابسته به حزب اسلامی حکمتیار و سپس متحدان پشتون احمدشاه مسعود روی داد که به خاطر وعده‌های مالی به سوی طالبان می‌گریختند. این مسأله بعدها دامن غیرپشتونها را هم گرفت. این سیاست تطمیع علت اساسی پیشرفت سریع طالبان از قندهار به سمت شمال و فتح ۱۴ استان افغانستان قبل از فتح کابل، بدون روبرو شدن با کوچکترین مقاومت بود. در سال ۱۹۹۷ این سیاست با موفقیت بیشتری دنبال شد و مخالفان غیرپشتون طالبان چون احمدشاه مسعود را تضعیف کرد. به نوشتهٔ دیکزیت، رهبرانی چون عبدالرشید دوستم، کریم خلیلی و سیدنادری به علت گریختن فرماندهان محلی با تجهیز اتشان ضعیف شدند نه به دلیل شکست در جنگ. برای نمونه، ورود طالبان به سالنگ در سال ۱۹۹۷ هنگامی تسهیل شد که یک فرمانده محلی به نام بشیر سالنگی به طالبان پیوست.^۸

یکی از عواملی که به تضعیف ربّانی و احمدشاه مسعود کمک کرد و آنها را واداشت در ۱۹۹۶ از کابل عقب‌نشینی کنند، همین فرار فرماندهان محلی بود. طالبان پس از فتح کابل از این سیاست تطمیع بیشتر استفاده کردند. این امر در فوریهٔ ۱۹۹۷ به هنگام حرکت طالبان به سوی درهٔ غوربند در نزدیکی درهٔ پنج‌شیر روی داد که قبل از آن تعدادی از فرماندهان محلی همراه با تجهیزات خود به سوی طالبان رفتند و به نیروهای احمدشاه مسعود پشت کردند. این مسأله باعث تضعیف موقعیت احمدشاه مسعود و نیروهای شیعهٔ حزب وحدت شد که در نزدیکی گذرگاه شبر مستقر شده بودند. یک ماه پس از این حادثه، طالبان دو تن از فرماندهان مهم حزب وحدت را خریدند و این افراد با فرار خود به سوی طالبان، راه آنها را به سوی مزار شریف باز کردند. این دو فرمانده وابسته به جناح تحت رهبری حاجی دلجو از حزب وحدت بودند. خود دلجو نیز در ژوئیهٔ ۱۹۹۷ در «میدان شهر» با طالبان به توافق رسید و صحنه را خالی کرد.^۹ در همین زمان دو تن دیگر از فرماندهان وابسته به احمدشاه مسعود به نام‌های عزیزالله و غفور که در درهٔ غوربند مستقر

از یک سو و دیرپایی سنت‌های مذهبی و تأثیر آن در انسجام گروه طالبان لازم است بیشتر به این دو عامل بپردازیم.

۲- بحران اقتصادی، فقر عمومی و تأثیر مسایل مادی در ظهور و قدرت‌یابی طالبان: تأثیر عامل اقتصادی یکی از علل اصلی روی آوردن روزافزون جوانان طبقهٔ پایین جامعهٔ افغان به مدارس دینی و تمایل آنها به امرار معاش از این طریق بوده است. گروه‌های متعدد از جوانان افغان نه تنها در مدت تحصیل چندسالهٔ خود از نظر نیازهای اولیهٔ مادی (خوراک، پوشاک و مسکن) تأمین می‌شوند، بلکه این نوع تحصیل را وسیلهٔ خوبی برای امرار معاش در سالهای بعد از فراغت از تحصیل در جامعهٔ افغانستان می‌دانند. بدین ترتیب تمایل به حضور در مدارس دینی و تحصیل در آنها انگیزهٔ مهمی برای رها شدن از فقر در میان این جوانان و خانواده‌هایشان بوده است. از سوی دیگر، هزاران مدرسهٔ دینی در سراسر پاکستان از توان مالی کافی (از طریق کمک‌های مالی عربستان و برخی دیگر کشورهای عرب، کمک‌های دولت و کمک‌های مردمی از طریق جمع‌آوری زکات) برخوردار شده‌اند تا جوانان بیشتری از جامعهٔ افغان را به سوی خود بکشانند. پرداخت شهریه به این طلاب و تأمین نیازهای مادی آنها وسیلهٔ خوبی برای گسترش قدرت و پایگاه اجتماعی فرقه‌های مذهبی در پاکستان نیز بوده است. رقابت دیرینه و سنتی میان دو فرقهٔ مذهبی اهل تسنن یعنی فرقهٔ دئوبندی (Deobandi) و فرقهٔ بارلوی (Barelvi) نیز که هر کدام شبکهٔ گسترده‌ای از مدارس دینی را در اختیار دارند، عامل مهمی در جذب جوانان افغان بوده است. در رابطه با نقش این مدارس و اهمیت آنها در جامعهٔ پاکستان در صفحه‌های بعد توضیحات بیشتری داده خواهد شد. در این جا به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که فرقهٔ دئوبندی بیشترین سعی را در جذب طلاب افغانی داشته است.

بدین ترتیب، این طلاب نه تنها در دوران تحصیل در پاکستان در مقایسه با هم‌تایان خود در جامعهٔ جنگ‌زدهٔ افغانستان از وضع مادی بهتری برخوردار بوده‌اند، بلکه پس از شکل‌گیری گروه طالبان دستمزدهای هنگفتی نیز بابت جنگیدن در صفوف آن دریافت می‌کنند.^۶ گذشته از این، بیشتر این طلاب به امید کسب مقامات گوناگون سیاسی-اجتماعی و اقتصادی در دولت طالبان همکاری گسترده‌ای با آن دارند.

باید به این نکتهٔ مهم نیز اشاره کرد که پس از خروج شوروی از افغانستان و سقوط نجیب‌الله، دیگر آن انگیزهٔ انقلابی سابق در میان جنگجویان و فرماندهان افغان وجود نداشت و گرایش به جاه‌مقام و جمع‌آوری امتیازات مالی جای آن را گرفته بود. این تمایلات از سال ۱۹۹۳ که گزارشهایی مبنی بر دست داشتن رهبران گروه‌های افغان در معاملات مالی بازارهای پراکندهٔ کابل، هرات، قندهار و پشاور منتشر شد آشکار گردید. گفته می‌شود که در زمان حکومت نجیب‌الله فرار بسیاری از فرماندهان محلی با هدف کسب پول یک پدیدهٔ عادی شده بود.

بودند به نفع طالبان تغییر موضع دادند. یکی از نمونه‌های برجسته این سیاست تطمیع مالی، در رابطه با حمله نخست طالبان به مزار شریف در مه ۱۹۹۷ قابل ذکر است. طالبان پیش از حمله به مزار شریف با استفاده از اختلافات دیرین عبدالرشید دوستم و عبدالملک پهلوان رهبران ازبک در شمال و با دادن وعده‌های پاداش مالی توانستند عبدالملک و برادرش گل محمد پهلوان را که از جناح رسول پهلوان برادر بزرگ خود در جنبش ملی شمال بودند بخرند. گفته می‌شود که طالبان وعده کرده بودند دویست میلیون دلار به عبدالملک بپردازند و او را وزیر خارجه خود کنند. بدین ترتیب بسیاری از فرماندهان وابسته به عبدالرشید دوستم نیز صحنه جنگ را به نفع طالبان ترک کردند. همین امر عامل اصلی موفقیت طالبان در پیشرفت به سوی مزار شریف و تصرف آن بود. اما بدرفتاری طالبان با ساکنان شهر، و تلاش آنها برای خلع سلاح کردن شبه نظامیان ازبک و نگرانی از خلف وعده طالبان و سرنوشتی که گریبان نجیب‌الله را گرفته بود ازبک‌سو، و قیام مردم مزار شریف بر ضد طالبان از سوی دیگر ۱۱ باعث شد که عبدالملک از تصمیم خود برگردد و همراه با نیروهای شیعه حزب وحدت به رهبری خلیلی طالبان را در مزار شریف سرکوب کند.

۲-۲. تداوم سنت‌های مذهبی و تأثیر آموزشها در مدارس مذهبی: همان‌گونه که اشاره شد، جنبش طالبان یک جنبش بسیار متعصب مذهبی است که به سبب آموزشهایی که اعضای آن در طول دوران تحصیل خود دیده‌اند، شرکت در عملیات مسلحانه برای استقرار نظام مذهبی در افغانستان را یک وظیفه شرعی در نظر می‌گیرند و مقام این نوع فعالیت را تا سطح جهاد در راه خداوند بالا می‌برند. جنبه ضد شیعی تعالیم آنها و قلمداد کردن شیعیان به عنوان عناصر «رافضی» و خارج از دین، جنبه مذهبی و تعصب آنها نسبت به فعالیت نظامی در صفوف طالبان را دوچندان می‌کند. این تعصب مذهبی محصول دوران تحصیل آنها در مدارس دینی در نقاط گوناگون پاکستان می‌باشد. در این مورد لازم است اشاره مختصری به ماهیت این مدارس داشته باشیم. هرچند می‌توان این مسأله را در سطح تحلیل منطقه‌ای یعنی سیاست‌های پاکستان در قبال طالبان بررسی کرد، اما از آنجا که تعالیم این مدارس تأثیر مهمی در شکل‌گیری تعصب دینی طالبان دارد می‌توان آن را در سطح تحلیل ملی-اجتماعی نیز مطرح ساخت.

گسترش مراکز دینی در پاکستان (که بنا به آمار موجود تعداد مدارس رسمی به بیش از ۸۰۰۰ و مدارس غیررسمی به ۲۵۰۰۰ در سراسر پاکستان می‌رسد)^{۱۲} محصول سیاست‌های مذهبی دوران ضیاء الحق در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ بود. ضیاء الحق نیز همانند جعفر نمیری رهبر سودان، از سیاست اسلامی کردن جامعه (تشریح) به عنوان ابزاری برای افزایش مشروعیت خود استفاده می‌کرد. صدور فرمان زکات و عشر (ده یک) در سال ۱۳۱۹۷۹، که به تشکیل کمیته‌های زکات زیر نظر

مقامات مذهبی (مولوی) و رؤسای برخی مدارس منجر شد، قدرت مالی و سپس سیاسی و اجتماعی رؤسای مدارس را گسترش بخشید و به آنها امکان داد با استفاده از پولهای هنگفت ناشی از جمع‌آوری ذکات به ایجاد مدارس متعدد دست بزنند. تضاد میان دو فرقه مذهبی دئوبندی و بارلوی^{۱۴} که هر یک برای گسترش نفوذ خود به جذب بیشتر طلاب دینی می‌پرداختند این روند را تسریع کرد. تعداد این مدارس در سال ۱۹۷۲ به حدود ۸۹۳ مدرسه می‌رسید که تقریباً ۳۵۴ مدرسه به فرقه دئوبندی، ۲۶۷ مدرسه به فرقه بارلوی، ۱۴۴ مدرسه به اهل‌الحديث، ۴۱ مدرسه به شیعیان و ۱۰۵ مدرسه به سایر رهبران محلی مذهبی تعلق داشت. پس از ۱۹۷۹، تعداد این مدارس به سرعت رو به گسترش نهاد. ۱۵ بنا بر یک آمارگیری در سال ۱۹۹۶، تنها ۲۵۱۲ مدرسه دینی در ایالت پنجاب مشغول فعالیت بوده‌اند.^{۱۶} برخی از مدارس مذکور، بویژه، جامعه‌العلوم الاسلامیه در کراچی که تحت ریاست مولانا محمد یوسف بن نوری اداره می‌شود از شهرت جهانی برخوردار است و جوانان مسلمان از کشورهای گوناگون برای تحصیل به آنجا می‌آیند. ملا محمد عمر رهبر فعلی جنبش طالبان خود یکی از طلاب همین مدرسه بوده است. جالب این است که سه تن از اعضای شورای رهبری ۶ نفری مذهبی طالبان در قندهار که ملا عمر در رأس آنها قرار دارد فارغ‌التحصیل همین مدرسه‌اند.^{۱۷} بسیاری دیگر از مهمترین فرماندهان طالبان نیز در همین مدارس تحصیل کرده‌اند. به گفته مولانا فضل محمد صاحب، استاد حدیث جامعه‌العلوم الاسلامیه (که به مدرسه علامه بن نوری تاون- AI-lama Binnori Town نیز معروف است) فرماندار جلال‌آباد یکی از فارغ‌التحصیلان دارالعلوم الحقایقیه در آکورا کاتک، و مولانا عبدالحکیم نماینده طالبان در سازمان ملل از فارغ‌التحصیلان مدرسه علامه بن نوری تاون، مفتی معصوم سفیر طالبان در اسلام‌آباد فارغ‌التحصیل دارالعلوم الحقایقیه، و نماینده طالبان در کراچی فارغ‌التحصیل جامعه‌المحمدیه است.^{۱۸}

در این مدارس به نوآموزان از ۶ سالگی تا حداقل ۱۶ سالگی تعالیم شدید مذهبی داده می‌شود. کتابهایی همچون کافیه و شرح جامی در زبان عربی، مختصر المعانی، دروس البلاغ، مفتاح العلوم در فقه و فلسفه و شرح تهذیب و سلم العلوم در منطق در این مدارس به طلاب آموخته می‌شود. در سالهای دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ این تعالیم مذهبی سمت و سوی سیاسی نیز پیدا کرده و طلاب و فارغ‌التحصیلان این مدارس در فاصله دروس یا پس از اتمام آنها در اردوگاههای نظامی در مرزهای پاکستان و افغانستان آموزش نظامی دیده و به کشمیر یا افغانستان اعزام شده‌اند. برخی از این طلاب در دوران جنگ‌های جهادی در گروه‌های وابسته به رهبران جهادی افغانستان بر ضد شوروی مبارزه می‌کردند. برای نمونه، ملا محمد عمر رهبر (یا امیر المؤمنین) طالبان همراه تعدادی

کند، با آنها غذا بخورد، آنها را به عنوان شاهد از دواج برگزیند و... کافر است».^{۲۱}

از آنجا که گروه طالبان از سوی چنین فرقه‌هایی حمایت و تقویت می‌شود، و اعضای آن تحت تعالیم شدید مذهبی آنها قرار داشته‌اند، در جریان تلاش برای تصرف مناطق مختلف افغانستان بیرحمی‌های زیادی نسبت به شیعیان هزاره نشان داده‌اند. گذشته از این، بر طبق اطلاعات موجود، بسیاری از اعضای سپاه صحابه پاکستان همراه طالبان درگیری با نیروهای جبهه متحد اسلامی و کشتار شیعیان افغانستان شرکت داشته‌اند.^{۲۲}

این نکات نشانگر آن است که تأثیر سنت‌های دینی و تعصبات فرقه‌ای و باورهای سیاسی-اعتقادی ناشی از تعالیم مدارس مذهبی پاکستان، بویژه عناصر ضدشیعی آن، در انسجام گروه طالبان تحت رهبری واحد نقش اساسی ایفا کرده است؛ و همین مسأله، در مقایسه با اختلاف و تفرقه میان گروه‌های ضدطالبان، یکی از علل مهم موفقیت آنها در تصرف اکثر مناطق افغانستان بوده است.

۲-۳ عامل قومی در رشد طالبان: عامل قومی در کنار عقاید مذهبی و انگیزه مالی در ظهور و رشد طالبان بسیار مؤثر بوده است. هسته‌های رهبری و اولیه تشکیل دهنده طالبان را یکسره افغانان پشتون تشکیل می‌دهند. با توجه به این که پشتونها بطور سنتی از قرن هجدهم به بعد قدرت را در افغانستان به دست داشته‌اند، طالبان خود را وارثان قدرت پشتونها و شایسته آن می‌دانند. از آنجا که اکثر رهبران جهادی افغان را غیرپشتونها تشکیل می‌دادند، و ربانی نیز از تاجیک‌ها بود، پدیده دولت وی در نوع خود در تاریخ افغانستان سابقه نداشت. در جریان درگیری‌های میان طالبان و مخالفان نه تنها اکثر فرماندهان محلی و جنگجویان پشتون در جبهه ربانی-احمدشاه به سوی طالبان رفتند، بلکه پشتونهای ساکن مناطق غیرپشتون (نظیر پشتونهای اطراف مزار شریف و شمال) اغلب به عنوان ستون پنجم طالبان عمل کرده و با ورود طالبان به این مناطق به آنها پیوسته‌اند.

ب: عوامل منطقه‌ای مؤثر در ظهور و رشد طالبان (سطح تحلیل منطقه‌ای)

عوامل منطقه‌ای نظیر سیاست‌های پاکستان، رقابت عربستان با ایران و خصومت امارات عربی متحده با ایران در منطقه نقش مهمی در رشد و تقویت طالبان بازی کرده است. پاکستان در سازماندهی و هدایت سیاسی طالبان نقش اصلی را ایفا کرده و عربستان و امارات عربی متحده، حمایت مالی از این گروه را به عهده داشته‌اند.

۱- پاکستان و جنبش طالبان. اصولاً پیش از پرداختن به نقش پاکستان در سازماندهی و تقویت گروه طالبان باید به این نکته مهم اشاره

دیگر از یاران خود در «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» وابسته به مولوی محمد نبی و برخی دیگر از این طلاب در حزب اسلامی تحت رهبری مولوی یونس خالص از گروه‌های جهادی پشتون فعالیت می‌کرده‌اند.^{۱۹}

در این مدارس گذشته از دروس مذهبی، تعالیم سیاسی برای مبارزه با کفار و جهاد با آنان نیز به طلاب داده می‌شود. بدین ترتیب مبارزه با سربازان شوروی در افغانستان، سربازان هندی در کشمیر، و نیروهای وابسته به گروه‌های جبهه متحد اسلامی و شیعیان افغانستان جهاد در راه خداوند قلمداد می‌شود.

یکی از ویژگی‌های برجسته فارغ‌التحصیلان این مدارس، خصومت شدید آنها با شیعیان (چه در پاکستان و چه افغانستان یا کشورهای دیگر) است. جالب این است که بدانیم فضل الرحمن رهبر گروه «جمعیة العلماء الاسلام» یکی از گروه‌های ضدشیعی پاکستان، جزو حامیان اولیه و اصلی گروه طالبان بوده است.^{۲۰} سپاه صحابه که در سال ۱۹۸۴ برای مقابله با رشد روزافزون نفوذ سیاسی و اجتماعی شیعیان پاکستان (که در گروه تحریک محاذ فقه جعفری به رهبری علامه سید عارف حسینی فقید متشکل بودند) به وجود آمد، توسط رهبران جمعیة العلماء الاسلام سازماندهی شد. انجمن سپاه صحابه پاکستان که تحت رهبری مولانا حق نواز جنگوی عضو فعال جمعیة العلماء الاسلام قرار داشت، از ۱۹۸۴ به بعد صدها شیعه پاکستانی را به قتل رسانده است. ترور علامه عارف حسینی، گنجی مسئول خانه فرهنگ ایران در لاهور، پنج دانشجوی نظامی ایرانی در پاکستان، و سایر مقامات شیعه از اقدامات گروه سپاه صحابه بوده است. «دست زدن به اقدامات همه جانبه بر ضد فرقه شیعه» یکی از اصول اساسی مندرج در مرامنامه سپاه صحابه است. این گروه دهها جزوه بر ضد شیعیان در سراسر پاکستان توزیع کرده است و هدفش آن است که خصومت اهل سنت را نسبت به شیعیان برانگیزد. این گروه همچنین شیعیان را کافر قلمداد می‌کند. در یکی از این جزوه‌ها تحت عنوان «چرا شیعیان مسلمان نیستند» به قلم شخصی به نام مولانا قاضی مظهر حسین، از مسلمانان سنتی خواسته شده است به عنوان یک وظیفه دینی به تحریم اجتماعی شیعیان دست بزنند. در جزوه دیگری تحت عنوان «شان امیر معاویه» گفته شده است که انتقاد از معاویه بخاطر کشتن امام حسین (ع) کفر است. بر اساس این جزوه، معاویه و امام حسین همانند برادران یکدیگر بوده‌اند، و «خارجی‌ها حق ندارند در منازعات شخصی دو برادر مداخله کنند». سپاه صحابه همچنین فتوای ضدشیعی صادره از سوی برخی نهادهای دینی نظیر دارالعلوم دثوبند مبنی بر کافر بودن شیعیان را منتشر می‌کند. بطور نمونه در یکی از این فتاوی فتنه‌انگیز آمده است: «هر کس با یک شیعی از دواج کند، گوشت ذبح شده توسط شیعیان را بخورد، در نماز جنازه آنها شرکت

کنیم که این کشور نقش کارسازی در حمایت نظامی و سیاسی و مالی از گروه‌های عمده جهادی در برابر شوروی داشته است. از سوی دیگر، همه کمک‌های نظامی و مالی غرب و بویژه ایالات متحده آمریکا در طول سالهای دهه ۱۹۸۰ از طریق مقامات نظامی پاکستان در اختیار مجاهدین قرار می‌گرفته است. در این رابطه سازمان اطلاعات پاکستان (آی.اس.آی) Inter - Services Intelligence در سازماندهی گروه‌های جهادی - بویژه پشتون‌ها - در آغاز تهاجم شوروی به افغانستان از ۱۹۷۹ به بعد نقش بسیار چشمگیری ایفا کرده است. ژنرال اختر عبدالرحمن یکی از مقامات برجسته آی.اس.آی و از دوستان بسیار نزدیک ضیاء الحق حدود ده سال طراح استراتژی پاکستان در قبال افغانستان، و مسئول سازماندهی گروه‌های مجاهدین و رساندن کمک‌های نظامی و مالی به آنها بوده است. وی در متقاعد کردن آمریکایی‌ها به دادن سلاح‌های پیشرفته‌ای همچون موشک‌های استینگر به مجاهدین نقش محوری بازی کرده بود. ۲۳ بدین ترتیب، پاکستان خود را در تعیین سرنوشت نظام سیاسی افغانستان پس از خروج نیروهای شوروی، محق می‌پنداشته است.

پاکستان در صدد بوده از طریق حزب اسلامی گلبدین حکمتیار نفوذ خود را در افغانستان اعمال نماید. حکمتیار نیز تحت حمایت پاکستان بود که در برابر صبغة الله مجددی و سپس برهان الدین ربانی رؤسای جمهور اول و دوم افغانستان ایستادگی می‌کرد و بنای مخالفت و درگیری مسلحانه با سایر گروه‌های مجاهدین را گذاشت. اما بی‌اعتمادی پاکستانی‌ها به حکمتیار به علت برخی مواضع ضد آمریکایی او و نیز ناتوانی اش در شکست دادن ربانی و احمدشاه مسعود، از عواملی بود که پاکستان را در سالهای ۹۴-۱۹۹۳ از حکمتیار ناامید ساخت. از اواسط سال ۱۹۹۳ سازمان اطلاعات پاکستان توجه خود را به چندین هزار مجاهد که از درگیری جناح‌های رقیب ناامید شده و به مدارس دینی در شهرهای پاکستان روی آورده بودند، معطوف ساخت.

بدین ترتیب، پاکستانی‌ها تلاش برای ایجاد یک نظم جدید را با سازماندهی طلاب افغانی در مدارس دینی کراچی، پيشاور، اسلام‌آباد، لاهور و سایر شهرهای پاکستان آغاز کردند. گفته می‌شود که سر لشکر نصرالله بابر مغز متفکر پاکستانی‌ها در این رابطه بوده است، و همو بوده که ضمن تماس با مدارس متعدد دینی در سراسر پاکستان و بویژه مدارس تحت نظر فرقه دثوبندی سازماندهی طالبان را آغاز کرده است. ۲۴ دیکزیت محقق مرکز مطالعات استراتژیک هندوستان معتقد است که ظهور و رشد طالبان حاصل رقابت میان سازمان اطلاعات پاکستان (آی.اس.آی) و وزارت کشور در اسلام‌آباد طی دوران دوم نخست‌وزیری خانم بی نظیر بوتو بوده است. ظاهراً بی نظیر بوتو می‌خواست از طریق وزارت کشور موقعیت و نفوذ سازمان اطلاعات

پاکستان را در سیاست‌های افغانستان تضعیف کند و با سازماندهی طالبان در صدد رسیدن به این هدف بوده است. به همین دلیل زمانی که بوتو در عملیات نوامبر ۱۹۹۴ از طالبان استفاده کرد، از سوی مخالفان خود در نهادهای حکومتی مورد انتقاد قرار گرفت. در این ماجرا یکی از کاروانهای تجاری پاکستان که عازم آسیای مرکزی بود، توسط رهبر یکی از گروه‌های مسلح محلی قندهار مصادره شد. گروه طالبان که در آن ایام در مراکز نظامی مرزی پاکستان آموزش دیده بودند طی عملیاتی برق آسا در اطراف قندهار، کاروان مذکور را از چنگ مصادره‌کنندگان رها ساختند. این نخستین عملیات طالبان قبل از فتح مناطق جنوبی و شرقی افغانستان بوده است.

همان‌گونه که گفته شد، سازمان اطلاعات پاکستان از اواخر دهه ۱۹۷۰ با خودمختاری کامل، رهبری عملیات در افغانستان را به دست داشت، اما زمانی که امید خود را به حکمتیار برای سرنگونی دولت ربانی از دست داد، راه‌حل بی نظیر بوتو را پذیرفت، و با وجود تضعیف موقعیت خود، آموزش و هدایت طالبان را به عهده گرفت. سر لشکر نصرالله بابر که از بی نظیر بوتو اختیارات تام گرفته بود، نقشی اساسی در این رابطه بازی کرد. به هر حال علی‌رغم تکذیب‌های بی نظیر بوتو ۲۵ در رابطه با سازماندهی طالبان، جای شکی نیست که سازمان اطلاعات پاکستان و نیروهای ویژه وزارت کشور پاکستان نقش اصلی را در خلق، آموزش و تجهیز طالبان بازی کرده‌اند. ۲۶

آموزش نظامی طالبان تحت نظر مقامات نظامی پاکستان صورت گرفته و اردوگاه‌های نظامی بیشتر در مرزهای افغانستان و پاکستان در ایالت مرزی شمال غربی قرار داشته است. نخستین گروه از شاگردان مدارس دینی تحت نظارت مولانا فضل الرحمن توسط «سپاه پاسبان مرزی» پاکستان Frontier Constabulary Corps و نیز «پیشاهنگان سبی» Sibi Scouts در اردوگاه‌های آموزشی نزدیک مرز بلوچستان پاکستان با افغانستان آموزش دیدند. ۲۷ بعلاوه، پاکستان نه تنها شاگردان افغانی مدارس دینی در کشور خود را آموزش داده، بلکه به بسیاری از شاگردان پاکستانی‌الاصل مدارس فوق اجازه داده است در صفوف طالبان با نیروهای مخالف درگیر شوند. مدارس مذکور مرکز اصلی تأمین نیروی طالبان بوده است و رهبران طالبان در مواقع لزوم از پاکستانی‌ها خواسته‌اند تا زمینه ورود داوطلبان پاکستانی در مدارس دینی را به افغانستان تسهیل کنند. نیروهای سپاه صحابه که همراه طالبان در جریان فتح کابل شرکت داشتند، بدون اجازه مقامات نظامی پاکستان قادر به مشارکت در این نوع عملیات نبوده‌اند. گذشته از این، برخی از فعالان سپاه صحابه پاکستان در دسامبر ۱۹۹۶ (پس از فتح کابل) وارد این شهر شدند تا به کمک طالبان طرح حملات بعدی به مخالفان اتحاد شمال (جبهه متحد بعدی) را بریزند. به گفته جلال‌زای روزنامه‌نگار بلوچ

روی کار آورد. در این رابطه انگیزه اقتصادی از اهمیت بیشتری برخوردار است. پس از سقوط شوروی و استقلال آسیای مرکزی، پاکستان همواره افغانستان را به عنوان يك دالان عبور سودمند برای دست یابی به غنایم بازرگانی و تجاری کشورهای آسیای مرکزی می‌نگریسته است. وخامت اوضاع اقتصادی پاکستان از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد، بدهی‌های هنگفت این کشور به نهادهای مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و ناتوانی اش در بازپرداخت وام‌ها این کشور را در شرایط سخت ریاضت اقتصادی و طبقه متوسط جامعه و حتی طبقات ثروتمند سابق را تحت فشار قرار داده است.^{۳۷}

به هر صورت، افغانستان کانال بازرگانی پاکستان به آسیای مرکزی است. این موضوع بویژه در رابطه با عبور لوله‌های نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی از افغانستان به سوی بندر کراچی بسیار اهمیت دارد و در آمد هنگفتی نصیب پاکستان می‌سازد. گذشته از این، پاکستانی‌ها می‌توانند از این طریق مصرف نفت و گاز خود را به آسانی و به قیمتی کمتر تأمین نمایند. غیر از مسأله خطوط لوله نفت و گاز، تجارت ترانزیت افغان یا ورود و خروج قاچاقی کالاهای گوناگون در آمد خوبی برای پاکستان ایجاد می‌کند. بنابر تخمین‌های بانک جهانی این در آمد سالانه به دو و نیم میلیارد دلار بالغ می‌شود و این غیر از در آمد حاصل از تجارت مواد مخدر است که آن هم سالانه به يك میلیارد دلار سر می‌زند.^{۳۸} بدین ترتیب بسته بودن راه تجارت ترانزیت افغان نه تنها پاکستان را از این درآمدهای هنگفت محروم می‌کند، بلکه دو درصد نیز بر میزان تورم در پاکستان می‌افزاید.^{۳۹} پاکستان همیشه از طالبان خواسته است با اعمال کنترل شدید نظامی این راه تجارت ترانزیت را بازنگهدارند. بی‌جهت نیست که سراج عزیز وزیر دارایی پاکستان گفته است که پاکستان افغانستان را از نظر اقتصادی استان پنجم خود قلمداد می‌کند.^{۴۰}

به نوشته آنتونی هیمن پاکستان از سال ۱۹۹۲ به بعد، تلاش‌های متعددی برای نفوذ در بازارهای اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی کرده است. هدف پاکستان این بوده که تجارت مواد خام بویژه محصولات پنبه و چرم آسیای مرکزی را به انحصار خود در آورد، و در گسترش صنایع نساجی به آنها کمک کند. پاکستانی‌ها همچنین کوشیده‌اند آموزش‌های خدماتی در زمینه‌های بانک، بیمه، بازار سهام، و مدیریت بازرگانی در اختیار این کشورها قرار دهد. با این همه، تحقق اهداف اقتصادی پاکستان در کشورهای آسیای مرکزی به رابطه این کشور با افغانستان بستگی دارد.^{۴۱}

انگیزه سیاسی حمایت پاکستان از طالبان به مسأله پشتونها در ایالت سرحد این کشور در بلوچستان بازمی‌گردد. پشتونهای ساکن ایالت بلوچستان پاکستان که دارای گرایشهای پان پشتونی هستند، همیشه خواستار مرزبندی مجدد بلوچستان و جدا شدن مناطق پشتون‌زبان از

پاکستانی بسیاری از داوطلبان سپاه صحابه در جریان حمله نخست طالبان به مزار شریف در مه ۱۹۹۷ شرکت داشته‌اند. و در مصاحبه‌هایی که با برخی از آنها به عمل آمده به این مسأله اعتراف کرده‌اند.^{۳۸} به دنبال شکست سختی که طالبان در نتیجه قیامهای مردم در مزار شریف و حمله نیروهای شمال دیدند^{۳۹}، بار دیگر از سپاه صحابه و نیز مدارس مذهبی در پاکستان، بویژه جامعه‌العلوم الاسلامیه وابسته به مولا سمیح الحق در بن نوری تاون درخواست اعزام نیرو کردند.^{۴۰} سمیح الحق در این باره گفته بود «ملا عمر شخصاً به من تلفن کرد و خواست اجازه بدهم طلاب از مدرسه بن نوری به او ملحق شوند.»^{۴۱} غیر از سپاه صحابه پاکستان، نیروهای نظامی وابسته به برخی دیگر گروه‌های پاکستان نظیر «حرکة انصار» و «حزب المجاهدین» که نیروهای آنها مدتها در کشمیر در برابر هند به عملیات مسلحانه دست می‌زدند، با طالبان رابطه نزدیک داشته‌اند و با آنها همکاری می‌کنند.^{۴۲}

نکته مهم این است که مقامات سیاسی پاکستان همیشه دخالت خود را در این امور تکذیب کرده‌اند، و در برابر پرسش خبرنگارانی که نمونه‌های مداخله نظامی پاکستان در افغانستان را ارائه می‌کنند، چنین استدلال می‌کنند که گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی پاکستان یا نظامیان از روی ماجراجویی و بدون موافقت دولت به این کار دست می‌زنند.^{۴۳} این گونه استدلال‌ها ما را به یاد سیاست سنجیده روسیه تزاری و وزیر خارجه تیرک آن گورچاکف در فتح آسیای مرکزی در سالهای ۱۸۶۵ تا ۱۸۸۱ می‌اندازد که هر گاه با پرسشهای مقامات انگلیسی در رابطه با انگیزه آنها از این مداخلات و فتوحات مواجه می‌شدند، پاسخ می‌دادند که دولت روسیه هیچ مداخله و طرحی در این رابطه نداشته و نظامیان ماجراجو خودسرانه به این اقدامات دست زده‌اند.^{۴۴}

دولت پاکستان از شیوه‌های سیاسی و دیپلماتیک نیز برای تقویت طالبان و تضعیف دولت قانونی ربّانی بهره گرفته است. شناسایی عجلولانه طالبان به عنوان دولت رسمی افغانستان يك روز پس از فتح اول مزار شریف در ۲۵ مه ۱۹۹۷ آشکارترین جلوه این سیاست پاکستان بود.^{۴۵} پاکستان همچنین طی يك تلاش دیپلماتیک موفقیت آمیز کرسی افغانستان در سازمان کنفرانس اسلامی را از دست دولت ربّانی خارج کرده و نیز کوشیده است کرسی افغانستان در سازمان ملل را از دولت ربّانی بگیرد که تاکنون راه به جایی نبرده است. دولت پاکستان همچنین به مقامات طالبان سفارش کرد در اجلاس صلح اصفهان در سال ۱۳۷۶ حضور نیابند.^{۴۶}

۱-۱. انگیزه‌های حمایت پاکستان از طالبان: به نظر می‌آید که دولت پاکستان بر اساس دو عامل اقتصادی و سیاسی در صدد بوده است با حمایت از یکی از جناحهای درگیر در بحران افغانستان نظیر حزب اسلامی حکمتیار و سپس گروه طالبان يك دولت تحت نفوذ خود در کابل

بلوچستان بوده‌اند. بعلاوه، پشتونها مدعی هستند که مناطق بلوچ‌زبان خان‌گره، یعقوب‌آباد، هراوند، دره قاضی خان جزو قلمرو پشتونهاست. پشتونهای ایالت بلوچستان از سوی رهبران پشتون افغانستان حمایت شده و دارای تمایلات جدایی‌خواهانه و تشکیل یک کشور مستقل به نام پشتونستان بوده‌اند. بی‌جهت نیست که سردار عطاءالله منگال یکی از رهبران حزب عوامی ملی در بلوچستان پاکستان در سال گذشته پیش‌بینی کرده بود که بلوچستان روزی تقسیم خواهد شد.^{۴۲}

در اثر حضور هزاران مهاجر افغانی در ایالت بلوچستان، درگیری‌های خشونت‌باری میان پشتونها و بلوچ‌ها روی داده است. در ژوئیه ۱۹۹۶ بود که سعید فیض رئیس سازمان دانشجویی بلوچ اعلام کرد که دولت پاکستان با پشتونهای کوه‌نشین و احزاب سیاسی آنها همکاری می‌کند و قصد دارد با استقرار پشتونهای مهاجر افغان در بلوچستان مسئله مهاجران را برای همیشه حل کند و در عوض اکثریت بلوچ را به اقلیت تبدیل نماید.^{۴۳}

پاکستان با حمایت دایمی از جناحهای پشتون در افغانستان (در گذشته از طریق حزب اسلامی حکمتیار و امروزه از طریق طالبان) قصد دارد با مسلط ساختن آنها در افغانستان پشتونها را راضی نگه‌دارد و در ضمن از حمایت پشتونهای داخلی در بلوچستان نیز برخوردار شود. سیاست‌های دولت پاکستان یکی از عوامل مهم تشدید اختلافات و درگیری‌ها میان پشتونها و بلوچهای پاکستانی و مشغول نگه داشتن بلوچها به این گونه مشکلات و در نهایت بازداشتن آنها از طرح خواسته‌های سیاسی محلی نزد اسلام‌آباد است.

۲. عربستان و امارات عربی متحده: اگر پاکستان را مغز متفکر در سازماندهی و آموزش گروه طالبان بدانیم، بر پایه بسیاری از منابع موجود حمایت مالی از جنبش طالبان به عهده عربستان و در درجه بعد امارات عربی متحده بوده است. اصولاً عربستان در دوران حضور شوروی نیز کمک‌های زیادی به گروه‌هایی از مجاهدین افغان می‌کرده است. عربستان نه تنها تأمین‌کننده اصلی نیازهای مالی مدارس دینی گوناگون در پاکستان و بویژه مدارس نظیر جامعه‌العلوم الاسلامیه (مدرسه علامه بن‌نوری) است، بلکه در تأسیس گروه‌های مسلحی همچون سپاه صحابه پاکستان و بعدها طالبان نقش مهمی ایفا کرده است. عربستان پس از شروع عملیات نظامی طالبان در فتح قندهار، جلال‌آباد و سایر استانها، حمایت‌های مالی خود را از این گروه افزایش داد. بنا بر برخی تخمین‌ها، طالبان در سالهای ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ برای تداوم فعالیت‌ها و عملیات خود ماهانه به ۷۰ میلیون دلار نیاز داشته‌اند. سپس این هزینه به دلیل نیاز به خرید اسلحه برای ادامه جنگ افزایش نیز یافته و یک نمونه آن خریدهای تسلیحاتی طالبان در سال گذشته از او کرین بوده است. به نوشته نشریه هندی «تحلیل استراتژیک»، بخش اعظم این بودجه از طریق عربستان

تأمین می‌شود.^{۴۴} آنتونی هیمین ضمن اشاره به تلاشهای پاکستان در سازماندهی و آموزش گروه طالبان، عربستان را «حامی بانکی تلاشهای پاکستان» خوانده است.^{۴۵} وی در جایی دیگر پاکستان را «حامی مخفی» طالبان و عربستان را «حامی مالی» این گروه دانسته است.^{۴۶}

عربستان در پشتیبانی از طالبان دو انگیزه اساسی داشته است. نخست آنکه عربستان خود را «أم القرای» جهان اسلام می‌داند و کمک به مسلمانان را نوعی وظیفه برای خود در نظر می‌گیرد. در واقع عربستان از طریق کمک‌های هنگفت مالی سالانه خود از طریق مؤسسه «الرأبطة العالم الاسلامیه» به شبکه وسیعی از مساجد و مدارس دینی در سراسر جهان و به رهبران مذهبی محلی تلاش داشته است خود را بعنوان پشتیبان اصلی مسلمانان و رهبر جهان اسلام مطرح سازد. این کمک‌ها همیشه به نام «خادم الحرمین الشریفین» (لقبی که به ملک‌فهد در دهه اخیر داده شده است) به گروه‌های اسلامی یا مقامات گوناگون مذهبی داده می‌شود. عربستان از این طریق به گسترش نفوذ سیاسی خود در جهان اسلام، و در میان اقلیت‌های مسلمان در کشورهای غیر اسلامی می‌پردازد. فعالیت‌های گسترده مالی و تبلیغی عربستان در قفقاز و آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی نمونه‌ای از این نوع تلاشهاست. بدیهی است که کمک‌های مالی هنگفت عربستان به گروه طالبان نیز در راستای همین اهداف صورت می‌گیرد.

انگیزه دوم عربستان در حمایت از طالبان، رقابت بانفوذ ایران در افغانستان و بدین طریق منزوی ساختن جمهوری اسلامی در این کشور و آسیای مرکزی بوده است. افغانستان تحت کنترل طالبان می‌تواند راه ارتباطی بسیار مناسبی میان عربستان و کشورهای آسیای مرکزی باشد. رقابت عربستان با ایران بر سر کسب نفوذ تنها به افغانستان محدود نمی‌شده است، بلکه پس از انقلاب اسلامی به سراسر جهان اسلام و حتی کشورهای غیرمسلمان در آفریقا و اروپا و آمریکای شمالی گسترش یافته است. گسترش تبلیغات و هابیت و دامن زدن به احساسات ضدشيعی و اختلافات میان تشیع و تسنن یکی از اهداف عربستان در کشورهایی مانند پاکستان و افغانستان بوده است. دو تن از تحلیل‌گران خاورمیانه رقابت ایدئولوژیک ایران و عربستان را جنگ سرد اسلامی خوانده‌اند.^{۴۷}

با این همه نباید این نکته را فراموش کرد که بهبود روابط ایران و عربستان در یک سال اخیر بر سیاست‌های ریاض اثر گذاشته و از نگرانی و هراس مقامات عربستان از اهداف ایران کاسته است. این امر در زمینه حمایت عربستان از طالبان نیز مؤثر خواهد بود. بی‌جهت نیست که طالبان در دو سال اخیر به منظور تأمین نیازهای مادی خود تنها بر پشتیبانی مالی عربستان تکیه نکرده‌اند و از راه تولید ترایک و قاچاق مواد مخدر کوشیده‌اند بر درآمدهای خود بیفزایند.

افغانستان به رسمیت شناخته و کمک‌های مالی هنگفتی در اختیار این گروه قرار داده است. به نوشته آنتونی هیمن، پول رایج و اسکناس‌های مخصوص طالبان به میزان فراوان در امارات عربی متحده چاپ می‌شود.^{۵۱} امارات عربی متحده، برخلاف عربستان مشکلی با طالبان نداشته و همچنان به کمک‌های خود به این گروه ادامه می‌دهد. به گفته برخی منابع غیررسمی، بیش از تصرف مزار شریف و تحرکات طالبان در شمال افغانستان که منجر به فتح بامیان شد، امارات عربی متحده مبالغ هنگفتی در اختیار طالبان قرار داده و بویژه نفرهای مخصوص حمل نیرو و سلاح برای آنها خریداری کرده است. بدون شک اختلاف امارات عربی متحده با ایران بر سر جزایر سه گانه ایرانی در خلیج فارس عامل اصلی کمک‌های امارات به طالبان و تلاش برای استقرار یک رژیم ضدایرانی در افغانستان می‌باشد.

پ: سیاست بین‌الملل و پدیده طالبان (سطح تحلیل سیستمی)

به منظور درک علل و عوامل ظهور و رشد پدیده طالبان، افزون بر تحولات در سطح داخلی و منطقه‌ای، متغیرهای مؤثر در سطح نظام بین‌المللی را نیز باید مورد بررسی قرار داد. از آنجا که نظام بین‌المللی متشکل از بازیگران عمده‌ای است که در شکل‌گیری و طراحی قواعد بین‌الملل بسیار مؤثر بوده‌اند،^{۵۲} بررسی سیاست‌قدهای بزرگ در رابطه با تحولات افغانستان و پدیده طالبان لازم به نظر می‌رسد. در این رابطه سیاست‌های آمریکا و روسیه بیش از دیگر کشورهای بزرگ اثر گذار بوده است.

۱. ایالات متحده آمریکا و طالبان: در ایران، پیرامون سیاست‌های آمریکا در قبال گروه طالبان بحث چندانی فرای شعارهای سیاسی صورت نگرفته است. در بسیاری از بیانیه‌ها، سخنرانی‌ها و اظهار نظرهای مطبوعاتی به دخالت آمریکا در شکل‌گیری جنبش طالبان اشاره شده است، اما این بحث‌ها کمتر در قالب نوشته‌های تحقیقی و متکی بر شواهد و مثالهای عینی بوده است. حتی باید تأکید کرد که برخی از محققان و صاحب‌نظران معتبر و جدی مسایل افغانستان چون دکتر چنگیز پهلوان و دکتر پرویز ورجاوند نیز اشارات کوتاهی به این موضوع داشته و به بررسی مفصل این سیاست‌ها دست نزده‌اند.^{۵۳} البته ما بر آن نیستیم که تأثیر سیاست‌های آمریکا بر رشد طالبان را انکار کنیم، اما معتقدیم که سیاست‌های آمریکا غیر مستقیم بر تحولات افغانستان اثر گذاشته است. به عبارت دیگر، شواهد تاریخی و تحولات دهه ۱۹۹۰ و سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه نشانگر این است که آمریکا همانند پاکستان بطور مستقیم و آشکار در شکل دادن به گروه طالبان و حمایت مالی و نظامی از آن نقشی نداشته، و اصولاً آمریکا در عمل از

عامل دیگری که باعث شده است از شدت حمایت گسترده عربستان از طالبان اندکی کاسته شود، حضور مخالفان مذهبی افراطی عربستان نظیر اسامه بن لادن در افغانستان بوده است. اسامه بن لادن و طرفدارانش در میان مهاجران یا دانشجویان عرب اسلام‌گرای افراطی با تشکیل شبکه‌ای گسترده تبلیغات وسیعی بر ضد رژیم سعودی به راه انداخته‌اند و در صدد برپایی یک رژیم اسلامی وهابی خالص هستند که در آن چهره‌هایی نظیر سفر الحوالی و بن لادن نقش محوری دارند. بن لادن پس از آنکه تحت فشار عربستان و آمریکا ناچار شد به درخواست دولت سودان خاک این کشور را ترک کند، در سال ۱۹۹۶ وارد افغانستان شد، جایی که قبلاً در دوران اشغال شوروی کمک‌های فراوان در اختیار مجاهدین افغان قرار داده بود. وی همراه دیگر شخصیت‌های افراطی اسلام‌گرای عرب چون شیخ دکتر عبدالله العظام به سازماندهی مخالفان اسلام‌گرای رژیم‌های عرب که بعدها به افغانهای عرب (الافغان العرب) معروف شدند دست زده بود.^{۴۸} وی پس از ورود به افغانستان نزد حزب اسلامی شیخ یونس خالص در ننگرهار مهمان شد و یونس خالص نیز تقاضای سلیمان‌العلی سفیر عربستان در افغانستان را برای تحویل بن لادن رد کرد. بن لادن پس از مدتی در جلال‌آباد تحت حمایت طالبان قرار گرفت و از سوی آنها به گرمی پذیرفته شد. یکی از شاهدان می‌گوید که یکی از فرماندهان طالبان خطاب به بن لادن چنین گفته بود:

ای شیخ! سرزمین ما سرزمین افغانها نیست، بلکه سرزمین الله است؛ و جهاد ما نیز جهاد افغان نبوده، بلکه جهاد همه مسلمانان است. شهدای تو در هر ناحیه افغانستان حضور دارند و قبرهای آنها به این امر گواهی می‌دهد. تو اکنون میان خانواده و قوم و قبیله خودت هستی، و ما خاکی را که تورو آن قدم می‌زنی متبرک می‌دانیم.^{۴۹}

طالبان حاضر نشده بودند، حتی به ازای شناسایی رسمی خود، بن لادن را به دولت عربستان تحویل دهند، و در مرداد ۱۳۷۷ نیز بار دیگر تقاضای عربستان و آمریکا را برای استرداد وی رد کردند و تنها وعده دادند که بن لادن را از دست زدن به فعالیت‌های سیاسی ضد سعودی - آمریکایی منع کنند. با این همه، و علی‌رغم نگرانی عربستان نسبت به موضع طالبان، دولتمردان ریاض طالبان را پس از فتح اول مزار شریف در مه ۱۹۹۷ به عنوان دولت قانونی افغانستان شناختند. برخی از حامیان جنبش بنیادگرایی اسلامی و مخالفان عربستان بر آن هستند که نیاز مالی طالبان به عربستان این خطر را به دنبال دارد که طالبان کاملاً جذب رژیم سعودی شوند.^{۵۰}

امارات عربی متحده نیز یکی از حامیان عمده مالی طالبان محسوب می‌شود. همان‌گونه که گفته شد، امارات عربی متحده پس از پاکستان و عربستان سومین کشوری است که طالبان را به عنوان دولت قانونی

سال ۱۹۹۱ تا اواخر سال ۱۹۹۶ به دلایلی که ذکر خواهد شد از تحولات افغانستان دور بوده است. یکی از دلایل عمده انزوای آمریکا در زمینه مسائل افغانستان در دوران ظهور و قدرت گیری طالبان را باید در سیاست بین‌المللی قدرتهای بزرگ جستجو کرد. آمریکا در سالهای جنگ جهانی با شورویها بیشترین کمک‌ها را از طریق سازمان اطلاعاتی خود (سی. آی. ای) به مجاهدین افغان رساند و مادر بحث سیاست‌های پاکستان در قبال افغانستان به ارتباط میان سازمان اطلاعات پاکستان و آمریکایی‌ها اشاره کردیم. پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹، آمریکا به تدریج خود را از صحنه افغانستان دور ساخت. البته تا زمانی که آمریکا از عدم مداخله شوروی در حمایت از نجیب‌الله مطمئن نشده بود از صحنه افغانستان خارج نشد. به نوشته ماهاپاترا محقق مرکز مطالعات استراتژیک هندوستان توافق سپتامبر ۱۹۹۱ میان آمریکا و شوروی مبنی بر اینکه هر دو قدرت «حمایت نظامی خود را به ترتیب از نیروهای شورشی و دولتی متوقف سازند»، یک نقطه عطف بود و پس از آن «وزارت خارجه آمریکا همه علائق و تماسهای مستقیم خود را با امور افغانستان، مگر در زمینه توسعه کمک‌های مالی برای مقاصد بشردوستانه، قطع کرد.»^{۵۴} آنتونی هیمن می‌نویسد که بعد از سال ۱۹۹۱ افغانستان برای آمریکا اهمیت استراتژیک نداشت و واشینگتن به علت تردید نسبت به ماهیت گروههای جهادی در حال تخاصم، و از روی بدگمانی و ناامیدی خود را از اوضاع افتضاح آمیزی که این همه در خلق آن تلاش کرده بود دور ساخت، و حتی کمک‌های انسان‌دوستانه خود به افغانستان را نیز قطع کرد.^{۵۵} جالب این است که در سخنرانی‌ها و گزارشهای مهم مقامات آمریکایی در رابطه با منافع حیاتی آمریکا در مناطق حساس جهان هیچ اشاره‌ای به افغانستان نمی‌شد. نمونه این پدیده را می‌توان در گزارش مهم وارن کریستوفر وزیر خارجه وقت آمریکا به کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا در ژوئیه ۱۹۹۶، و سخنرانی مهم بیل کلینتون در دانشگاه جورج واشینگتن پیرامون «امنیت آمریکا در جهان در حال دگرگونی» در اوت ۱۹۹۶ دید. هیچ‌یک از این مقامات با وجود سخن گفتن از بسیاری مناطق بحرانی در جهان، اشاره‌ای به افغانستان نکرده بودند. شایان ذکر است که این گزارشها و سخنرانی‌ها پس از نخستین جلسه بحث و بررسی پیرامون افغانستان در کنگره آمریکا در ماه مه ۱۹۹۶ به دنبال سفر رایین ریفل (R. Raphael) معاون وزیر خارجه آمریکا به پاکستان و افغانستان در نوامبر ۱۹۹۵ و سفر سناتور هنک براون (H. Brown) و رایین ریفل معاون وزیر خارجه در آوریل ۱۹۹۶ به افغانستان صورت گرفته بود.^{۵۶} مادالین آلبرایت سفیر وقت آمریکا در سازمان ملل، طی سخنرانی در باشگاه نویسندگان ماوراء دریاها به بسیاری از مناطق بحرانی جهان چون قبرس، لیبی، عراق، برمه، نیجریه، آفریقای جنوبی، السالوادور، هائیتی، کامبوج، رواندا، سومالی،

موزامبیک، یوگسلاوی و غیره اشاره کرد، اما هیچ‌یک از افغانستان به میان نیاورد.^{۵۷} به نوشته ماهاپاترا:

همه اینها نشان می‌دهد که مسأله افغانستان مورد توجه مقامات بلندپایه دولت کلینتون نیست. این حالت کاملاً برخلاف واکنش جیمی کارتر در دوران ریاست جمهوری اش در دسامبر ۱۹۷۹ که بحران افغانستان با تهاجم شوروی آغاز شد، و برخلاف تصمیم دولت ریگان و بوش مبنی بر ادامه جنگ سرد با «امپراتوری شر» است.^{۵۸}

کمک‌های بشردوستانه آمریکا به افغانستان نیز پس از ۱۹۸۹ کاهش یافته است. آمریکا در سال ۱۹۸۹، ۷۴ میلیون دلار کمک چندجانبه کرد اما این رقم در ۱۹۹۵ به ۴۴ میلیون دلار کاهش یافت. کمک دوجانبه آمریکا نیز که در ۱۹۸۹ حدود ۱۰۲ میلیون دلار بود، در سال ۱۹۹۵ به یک میلیون دلار کاهش پیدا کرد.^{۵۹}

با وجود این، از سال ۱۹۹۶ به بعد، آمریکا تا حدی سیاست انزوایی خود در رابطه با افغانستان را به دو دلیل عمده کنار گذاشت. نخستین دلیل، امتیازات اقتصادی ناشی از کشیدن خطوط لوله نفت و گاز آسیای مرکزی از طریق افغانستان و پاکستان به دریای آزاد بود و دیگری تمایل به مقابله با گسترش احتمالی نفوذ ایران در افغانستان. آمریکا از تلاشهای شرکت یونو کال (UNOCAL) که یک برنامه ۸ میلیارد دلاری برای کشیدن خط لوله نفت و گاز از افغانستان ارائه کرده بود، حمایت کرد تا این خطوط از طریق ایران کشیده نشود.^{۶۰}

با توجه به این مسأله، شرکت یونو کال ضمن حمایت مالی از طالبان در جهت تأمین منافع خود در آینده، با این گروه هم‌صدا شد و ایران را خطری برای عملیات خط لوله خود دانست. آمریکا نیز در این راستا «استقبال محتاطانه‌ای» از طالبان کرد.^{۶۱}

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که آمریکایی‌ها به این دلایل از سال ۱۹۹۶ به بعد و بویژه پس از فتح کابل بی‌میل نبوده‌اند که طالبان با سلطه بر افغانستان هم منافع نفتی شرکت‌های آمریکایی را تأمین کنند و هم به دلیل ماهیت ضدایرانی شان به نفوذ ایران در افغانستان و آسیای مرکزی لطمه بزنند. با این همه، پس از آنکه طالبان ماهیت قشری و افراطی خود را در اوایل سال ۱۹۹۷ فاش ساختند و با اقداماتی چون مخالفت با حضور زنان و دختران در اجتماع و مدارس، شکستن رادیو و تلویزیون، اجبار مردان به داشتن ریش‌های بلند، ممنوع کردن عکسبرداری و نظایر آن چهره بسیار نامطلوبی از خود و آینده حکومتشان ارائه کردند، آمریکایی‌ها با احتیاط بیشتری با آنها برخورد نمودند. گذشته از این، آمریکایی‌ها، علی‌رغم شناسایی طالبان بوسیله متحدانشان یعنی پاکستان، عربستان و امارات عربی متحده، به دلیل ماهیت طالبان از شناسایی این گروه به عنوان دولت قانونی افغانستان خودداری کرده‌اند. بهبود روابط آمریکا و ایران، یا

تحولات افغانستان و ارتباط آن با امنیت روسیه و متحدان آن کشور در آسیای مرکزی یکسان نبوده است. برخی از این نخبگان سیاسی خواستار تحرک بیشتر مسکو در رابطه با مسائل افغانستان به منظور جلوگیری از گسترش قدرت طالبان بوده‌اند، اما برای بوریس یلتسین مسائلی چون بحران اقتصادی و توسعه اهمیت بیشتری داشته است. ژنرال الکساندر لید مشاور ارشد امنیتی یلتسین در ۹۶-۱۹۹۵ حساسیت بیشتری نسبت به خطر طالبان داشت و مسکو را تشویق می‌کرد تا به حمایت از حکومت برهان‌الدین ربانی و دیگر نیروهای مخالف طالبان برخیزد. وی ضمن یک سخنرانی بسیار مهم در مسکو ضمن اشاره به خطر طالبان گفته بود: «طرح آنها [طالبان] آن است که بخشهایی از ازبکستان، از جمله بخارا را به بخشی از افغانستان تبدیل کنند. قصد آنها این است که به نیروهای سیدنوری رهبر مخالفان تاجیک که با آنها هم عقیده است ملحق شوند و سپس به سرعت به مرزهای ما نزدیک شوند».^{۶۵} با این همه، رئیس‌جمهور روسیه به این توصیه‌ها چندان توجه نمی‌کرد، و در واقع این سخنرانی با مخالفت شدید و انتقاد مخالفان یلتسین روبرو شد. روی هم رفته سیاست بی تفاوتی روسیه نسبت به مسأله افغانستان باعث شد که نیروهای ضد طالبان مورد حمایت جدی مسکو قرار نگیرند، و این امر دست طالبان را که به دلیل تعصبات قومی-مذهبی مورد حمایت پشتونها بودند و پاکستان و عربستان و امارات عربی متحده و در سالهای اخیر شرکت نفتی یونو کال آمریکایی از آنها حمایت می‌کردند باز گذاشت تا به پیشروی خود در افغانستان ادامه دهند.

برخی از محققان نیز بر آن هستند که انگلستان نقشی اساسی در تقویت طالبان داشته است. بطور نمونه، پرویز ورجاوند انگلستان را «سگ‌نار» ماجرای طالبان می‌داند.^{۶۶} و محمد ترکمان معتقد است که اکثر جریانهای افراطی اسلام‌گرا، که چهره معتدل اسلام را تیره می‌کنند از سوی انگلستان حمایت می‌شوند. به نوشته ترکمان، نفوذ و رابطه تاریخی انگلستان با پاکستان و تحولات سیاسی افغانستان شاهدهی برای مدعاست.^{۶۷} به هر صورت باید تأکید کرد که بحث‌های مربوط به نقش انگلستان از حد فرضیه‌پردازی فراتر نرفته است و به تحقیقات مستند و تجربی بیشتر نیاز است.

آینده طالبان

آنچه تاکنون در این مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت، شرحی از ظهور و گسترش قدرت طالبان، و تبیین علل و عوامل این ظهور در سه سطح تحلیل اجتماعی (داخلی)، منطقه‌ای و بین‌المللی بود. با طرح روش سطح تحلیل بر آن بودیم تا برخلاف آن گروه از سیاستمداران، ناظران یا تحلیل‌گرانی که در داخل ایران ظهور و رشد طالبان را صرفاً به

به عبارت صحیح‌تر تنش‌زدایی در روابط ایران و آمریکا در ۱۵ ماه اخیر از یک سو، و خودداری طالبان از تحویل اسامه بن لادن و اقدامات این گروه در تصفیه‌های قومی و مذهبی از طریق کشتار شیعیان هزاره و قتل دیپلماتهای ایرانی، نگرش آمریکایی‌ها به طالبان را تغییر داده است. به هر حال استدلال تحلیل‌گرانی نظیر هوشنگ امیراحمدی که معتقدند آمریکا با سیاست «مهار دوگانه» خود در مورد ایران غیر مستقیم به رشد طالبان کمک کرده است استدلال درستی است.^{۶۲}

از سوی دیگر، این استدلال که آمریکا به گونه سنجیده از طریق پاکستان در ظهور و رشد طالبان نقش داشته است، نیاز به توضیح دارد. این استدلال می‌تواند در مورد سالهای ۱۹۹۶ به بعد تا حدی درست باشد، اما نمی‌توان آن را به سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵ که طالبان در پاکستان سر بر آوردند و در افغانستان به گسترش سلطه خود پرداختند تعمیم داد. اصولاً آمریکا از سال ۱۹۹۲ به بعد حضور بسیار کمتری در سیاست‌های پاکستان نسبت به سالهای قبل از آن داشته است. در سال ۱۹۹۲ آمریکا کمک‌های مالی و همه‌گونه عرضه تسلیحات نظامی به پاکستان را به حال تعلیق در آورد، و این مسأله اهرم فشار آمریکا در مورد پاکستان را به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر ضعیف کرد.^{۶۳} بدین ترتیب، اقدامات پاکستان در شکل دادن به گروه طالبان و کمک‌های عربستان به این گروه را پیش از هر چیز باید ناشی از سیاست‌های منطقه‌ای این دو کشور دانست، نه لزوماً سیاست‌هایی که از سوی آمریکا دیکته شده است. گرچه تحلیل‌گران مسایل خاورمیانه عادت داشته‌اند بطور سنتی سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه‌ای را بطور تام و تمام تابعی از سیاست خارجی قدرتهای بزرگ بدانند، اما این گونه تحلیل یک‌جانبه تنها در مورد برخی تحولات مصداق دارد. در سالهای اخیر این گونه رهیافت‌های مبتنی بر تئوری توطئه با توجه به سیاست خارجی مستقل کشورهای منطقه و حتی آنها که متحدان غرب و شرق محسوب می‌شده‌اند، بطور جدی زیر سؤال رفته است.^{۶۴}

۲. روسیه و مسأله طالبان: گرچه روسیه در مقایسه با آمریکا منافع حیاتی تری در افغانستان داشته است و هر گونه تحول سیاسی و نظامی در افغانستان می‌تواند بر کشورهای آسیای مرکزی چون تاجیکستان و ازبکستان اثر گذارد، اما روسیه نیز به دلیل مشکلات گوناگون سیاسی و اقتصادی از سال ۱۹۹۲ به بعد، از دور نظاره‌گر مسائل افغانستان بوده و جز ابراز نگرانی از تحولات افغانستان و ظهور طالبان اقدامی جدی به منظور جلوگیری از خطر طالبان به عمل نیاورده است و در این رابطه باید گفت که روسیه علی‌رغم ابراز نگرانی مکرر از آثار قدرت‌یابی طالبان بر جمهوری‌های آسیای مرکزی، تلاشی جدی به منظور تقویت گروه‌های متحد ضد طالبان نیز نکرده است. البته باید به این واقعیت اشاره کرد که دیدگاه همه نخبگان سیاسی در مسکو در رابطه با میزان اهمیت

دخالت‌های خارجی نسبت می‌دهند، یا کسانی که منکر هرگونه مداخله خارجی بوده و بر پایه‌های حمایت داخلی این گروه تأکید می‌کنند،^{۶۸} نشان دهیم که ظهور طالبان و قدرت گرفتن آنها محصول رابطه متقابل و پیچیده متغیرهای داخلی و خارجی و پویایی‌های سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. بدین ترتیب سعی کردیم از یک سو تا حد توان، پایگاه اجتماعی (قومی- مذهبی) طالبان در داخل افغانستان را مورد بررسی قرار دهیم و از سوی دیگر نشان دهیم که بدون حمایت‌های منطقه‌ای و فارغ از تأثیر سیاست‌های قدرتهای بزرگ طالبان قادر نبوده‌اند در طول چهار سال گذشته بر اکثر مناطق افغانستان چنگ اندازند.

با توجه به تحولات دوماهه اخیر در رابطه با سلطه طالبان بر مزار شریف و بامیان، کشتار دیپلمات‌های ایرانی، قتل عام اقوام هزاره و تاجیک و محکومیت گسترده این اقدامات از سوی بیشتر کشورهای جهان و سازمان‌های بین‌المللی و نهادهایی که با حقوق بشر سروکار دارند (سازمان ملل، سازمان عفو بین‌الملل)، بسنده کردن به بررسی و تحلیل علل و عوامل رشد و گسترش قدرت طالبان بدون توجه به احتمالات آینده، شانه خالی کردن از بحث پیرامون آینده طالبان و افغانستان به نظر می‌رسد.

* هر چند طالبان در حال حاضر بر تقریباً ۹۰ درصد خاک افغانستان مسلط شده‌اند، با جرأت نمی‌توان پیرامون موفقیت آنها در اندن مخالفانشان از صحنه سخن گفت. با توجه به فشارهای وارد شده بر پاکستان پس از حادثه کشتار دیپلمات‌های ایرانی در مزار شریف از سوی ایران و نیز محکوم شدن طالبان از سوی کشورهای جهان و قطعنامه‌های شورای امنیت مبنی بر درخواست از پاکستان برای عدم مداخله در امور افغانستان، چنین به نظر می‌آید که اسلام‌آباد تا حدی تحت تأثیر این فشارها نتواند سیاست سابق را با همان شدت ادامه دهد.

* تجربه حضور شوروی در افغانستان نشان داده است که بدون جلب رضایت همه جناح‌ها و گروه‌های افغان، هیچ دولتی قادر نیست بطور کامل بر افغانستان مسلط شود و ثبات سیاسی و امنیت را بر این کشور برقرار سازد. بدین ترتیب، چنانچه طالبان موفق به تصرف مناطق تحت کنترل حزب وحدت و احمدشاه مسعود هم بشوند، توان استقرار یک دولت باثبات در افغانستان را نخواهند داشت. نارضایتی مردم از اقدامات خشونت‌بار و قشری طالبان از یک سو، و تداوم مقاومت گروه‌های مخالف در چارچوب مبارزات چریکی از سوی دیگر، همچنان طالبان را با چالش مواجه خواهد ساخت.

* سیاست‌های پاکستان نیز در مقابل طالبان قابل پیش‌بینی نیست. به عبارت دیگر، مشخص نیست که اسلام‌آباد در آینده مانند گذشته به حمایت خود از طالبان ادامه دهد. این امر بویژه به اوضاع پس از پیروزی احتمالی طالبان بر همه جناح‌های مخالف خود و مسلط شدن بر سراسر

خاک افغانستان مربوط می‌شود. چنین به نظر می‌آید که طالبان در سطح جهانی بخاطر اقدامات خشونت‌بار و تعصب آلودش نسبت به مظاهر جدید تمدن بشری و پیشرفت‌های تکنولوژیک، بد رفتاری با زنان و اقوام غیرسنی و غیرپشتون، بسیار بدنام شده و به یک گروه تاریک‌اندیش، عقب‌افتاده و قرون وسطایی مشهور شده است. این مسایل از یک طرف و محکومیت طالبان از سوی برخی اسلام‌گرایان معتدل و شخصیت‌های روشنفکر مسلمان در سراسر جهان بخاطر بدنام کردن چهره اسلام در نزد غیرمسلمانان از طرف دیگر، برای اسلام‌آباد یا عربستان و امارات عربی متحده نیز که از چنین گروهی پشتیبانی می‌کنند چندان خوش آیند نیست و به بدنامی خود آنها منجر می‌شود. بدین جهت به نظر می‌آید که پاکستان در نهایت با سلطه همیشگی چنین گروهی بر افغانستان چندان موافق نباشد. هدف اصلی اسلام‌آباد استقرار یک دولت تابع و متحد پاکستان در افغانستان است تا منافع اقتصادی و سیاسی اسلام‌آباد را تأمین کند. با توجه به این نکته مهم بعید نمی‌نماید که حتی در صورت سلطه کامل طالبان بر افغانستان پاکستانی‌ها در صدد برآیند تغییراتی در ساخت قدرت طالبان و سیاست‌های آنها پدید آورند. بدین دلیل است که برخی تحلیل‌گران طالبان را یک پدیده گذار در نظر می‌گیرند و معتقدند که اسلام‌آباد پس از از میان رفتن احتمالی توان نظامی مخالفان طالبان، گروه بسیار متعادل‌تری را در رأس قدرت قرار خواهد داد. این کار ممکن است از طریق از میان برداشتن رهبری کنونی طالبان (ملا عمر و همفکرانش) صورت گیرد. این نکته بویژه با توجه به شکاف‌های موجود میان مقامات طالبان و اختلافات گاه به گاه میان جناح افراطی و جناح میانه‌روی این گروه قابل درک است. در حالی که ملا محمد عمر و کسانی چون مولوی خیرالله، مولوی ربّانی و مولوی وکیل احمد هسته‌های اصلی جناح افراطی و غیرقابل انعطاف طالبان (معروف به جناح قندهار) هستند، شخصیت‌هایی چون ملا محمد غوث و مولوی احسان‌الله در رأس جناح میانه‌رو و معتدل تر طالبان قرار دارند.^{۶۹} میان این دو جناح در موارد متعدّد (نظیر محاصره کابل در ۱۹۹۶، آتش‌بس و مذاکره با مخالفان، یا شیوه برخورد با مردم) اختلاف نظر به وجود آمده، و به هر حال جناح تندرو به رهبری ملا عمر غالب شده است.^{۷۰}

* حضور طالبان و سلطه این گروه بر سیاست‌های افغانستان، بیش از هر کشور دیگری برای ایران پیامدهای منفی دارد. گروه طالبان نه تنها نسبت به شیعیان بلکه نسبت به تاجیک‌ها و بطور کلی مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی دشمنی نشان می‌دهند و در صورت تسلط کامل بر کشور اقدامات خود را در جهت کاهش نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی گسترش خواهند داد. رهبران طالبان سال گذشته، برپایی نوروز عیدباستانی افغانستان و ایران را غیراسلامی و حرام اعلام کردند، و برخلاف نظام‌های سیاسی سابق در صدد برخواهند آمد تا زبان فارسی و استفاده از آن در

آرمانگر ایانه دور از دسترس برتری داشته باشد. تجدیدنظر در سیاست‌های نادرست گذشته، و اتخاذ يك سیاست خارجی مبتنی بر منافع ملی به هیچ وجه به مفهوم دور شدن از اصول نیست، و اساساً هیچ اصلی بر دفاع از منافع ملی ایران و ایرانیان و میراث فرهنگی و تمدنی آن برتری ندارد.

زیر نویس:

۱. در رابطه با تلاشهای نخبگان سیاسی احزاب جهادی برای تشکیل حکومت‌های فراگیر با مشارکت همه جناحهای مخالف طالبان نظیر دولت غفورزای و شورای مصالحه وحدت ملی و مقاومت در برابر خطر جدید، نگاه کنید به:

دکتر چنگیز پهلوان، «دولت مزار؛ گفتاری دیگر پیرامون تداوم بحران مشروعیت در افغانستان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۲۳-۱۲۸.

۲. در مورد این اختلافات نگاه کنید به:

چنگیز پهلوان، «دولت مزار (بخش سوم)». «اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۷-۱۲۸، صص ۱۰۷-۱۰۵».

۳. دکتر پرویز ورجاوند، «بحران دیپلماسی ایران و پیامدهای آن»، همان، صص ۱۱۲.

۴. «مدارس مذهبی در پاکستان»، صفحه اول، شماره ۵۲ (تیر ۱۳۷۷)، صص ۴۹.

۵. همان.

۶. به گفته منابع غیررسمی، هر يك از طلاب داوطلب در صفوف طالبان ماهیانه ۳۰۰ دلار دریافت می کنند که با توجه به ارزش بالای دلار آمریکادر برابر پول رایج افغان، مبلغ بسیار زیادی به شمار می آید.

7. Aabha Dixit, "Soldiers of Islam: Origins, Ideology and Strategy of the Taliban", *Strategic Analysis* (August 1977), p. 669.

8. *Ibid.* p. 667.

9. *Ibid.* quoted from "Taliban Confirm Accord with Hezb-i-Wahdat", *The News*, July 16, 1997.

10. *Ibid.* pp. 669-670.

۱۱. چنگیز پهلوان که در آن دوران خود در تالقان در شمال افغانستان به سر می برده توصیف جالبی از علل قیام مردم هزاره در مزارشریف در برابر طالبان به دست می دهد. رجوع کنید به پهلوان، «دولت مزار...»، پیشین، صص ۱۰۵-۱۰۷.

۱۲. «مدارس مذهبی در پاکستان»، پیشین، صص ۴۹.

۱۳. بنا بر فرمان عشر و زکات، جمع آوری مالیات از ۱۹۷۹ به بعد تحت

نظام آموزشی، مطبوعات و رسانه‌های دولتی را محدود سازند. بطور کلی با گرفتن طالبان برای ایران يك تهدید ملی است و این تهدید نه تنها مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی، بلکه در صورت تداوم قدرت آنان و حمایت نیروهای خارجی از آنها، مرزها و قلمرو ایران را با خطر روبرو می سازد. بدین جهت دولت جمهوری اسلامی مسئولیت مهم و سنگینی برای مقابله سنجیده با این تهدید بردوش دارد. به نظر می رسد طراحان سیاست خارجی ایران و تصمیم گیران در این زمینه تا این اواخر پرداختن به افغانستان را جزو اولویتهای سیاست خارجی خود نمی دانسته اند و به مسایلی چون لبنان توجه بیشتری معطوف می کرده اند، در حالی که معقول تر این بود که با در نظر گرفتن همسایگی افغانستان با ایران، جایگاه والای آن در تمدن و فرهنگ ایرانی و حضور شیعیان تحت ستمی که به ما چشم امید داشته اند، مسئولان سیاست خارجی و دولت جمهوری اسلامی با تکیه بر يك سیاست تمدنی ایرانی و با در نظر گرفتن منافع ملی ایران، خطر طالبان را به گونه ای جدی تر در نظر می گرفتند و مسأله افغانستان را در صدر اولویتهای سیاست خارجی قرار می دادند.

گرچه به نمایش در آوردن قدرت نظامی در برابر تهدیدات طالبان می تواند شیوه مؤثری برای جلوگیری از رشد و گسترش آن باشد، اما بر خورد قدرتمندان تنها محدود به نمایش قدرت نظامی نیست. گذشته از آن، قدرت نظامی، مصرف کوتاه مدت دارد. چنانچه جمهوری اسلامی به افغانستان بعنوان «عمق استراتژیک» ایران نگاه کند، درپیش گرفتن سیاست خارجی مؤثر در جهت انزوای طالبان و متحدان آنها را نباید از نظر دور بدارد. این نکته بویژه با توجه به بدنامی این گروه در سطح منطقه و جهان قابل تأمل است، و فرصت مناسبی است تا با استفاده از آن و با دست زدن به اقدامات دیپلماتیک انزوای طالبان در منطقه و جهان را شدت بخشند. سیاست احتیاط آمیز غرب در برابر طالبان، و بویژه ایالات متحده آمریکا، و محکوم شدن اقدامات طالبان از سوی اکثر کشورهای اروپا و آمریکا بهترین فرصت را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم می سازد. نگرانی عربستان از تقویت مخالفان نو وهابی خود که از طریق بن لادن و شبکه‌های افراط گرایان اسلامی با طالبان در تماس هستند این فرصت تازه را به ایران می دهد که از طریق برقراری ارتباط بیشتر با سعودی‌ها و تشویق آنها زمینه قطع حمایت ریاض را از طالبان فراهم سازد. اخراج نماینده طالبان از ریاض و فراخوانی کاردار عربستان از کابل در اول مهر ۱۳۷۷ زمینه نزدیکی ایران و عربستان به منظور مهار کردن طالبان را افزایش داده است. جهان معاصر نشان داده است که اقدامات دیپلماتیک همه جانبه و خردمندانانه مبتنی بر دفاع از منافع ملی تأثیر کمتری از اقدامات قهر آمیز ندارد. تجربه تلخ افغانستان و پدیده طالبان و تهدیداتی که از این لحاظ متوجه ایران می شود، نشان می دهد که يك سیاست خارجی مبتنی بر منافع ملی باید بر سیاست‌ها و اهداف

اوایل سپتامبر ۱۹۹۸) بارادیو بی بی سی در لندن، نقش خود در به وجود آوردن طالبان را تکذیب کرد. اما حمایت مدارس دینی و طلاب پاکستانی از طالبان و مشارکت آنها در نبرد با جبهه متحد را مورد تأیید قرار داد.

26. Dixit, **op. cit.**, pp. 664-665.

27. **Ibid.**, p. 667.

28. Jalalzai, **op. cit.**, p. 384.

۲۹. در مورد این تحولات در مزار شریف نگاه کنید به:

- "The Battle of Afghanistan", **The Economist** (May 31, 1997), pp.59-60.

- "The Volley From the Valley", **The Economist** (August 2 1997), pp. 47-8.

30. Dixit, **op. cit.**, p. 668.

۳۱. «مدارس مذهبی در پاکستان»، پیشین، ص ۴۹.

۳۲. همان.

۳۳. جنگیز بهلوان، «دولت مزار...»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌های ۱۲۸-۱۲۷، ص ۱۰۴.

۳۴. در رابطه با این تحولات رجوع کنید به:

فیروز کاظم‌زاده، روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶۴ پژوهشی درباره امپریالیسم (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱) صص ۹۱-۱.

35. "The Battle of Afghanistan", **op. cit.**

۳۶. برای اطلاع بیشتر از این تلاش‌های دیپلماتیک پاکستان به نفع طالبان، نگاه کنید به:

جنگیز بهلوان، پیشین، صص ۱۰۰-۱۰۱.

۳۷. در رابطه با اوضاع وخیم اقتصادی پاکستان، نگاه کنید به:

Imran Raza Kazmi, "Pakistan: Standing at the Cross-roads", **Dialogue** (December 1996), pp.4-5.

38. Jalalzai, **op. cit.**, p. 385.

39. **Ibid.**

40. **Ibid.**

41. Anthony Hyman, "Pakistan: Prospects in Central Asia", **Dialogue** (August 1996), pp. 4-5.

42. Jalalzai, **op. cit.**, p. 349.

43. **Ibid.**, p. 351.

44. Dixit, **op. cit.**, p. 666.

45. Anthony Hyman, "Afghanistan: War Without End?," **Dialogue** (February 1998), p.5.

46. Anthony Hyman, "Afghanistan: Taleban Throw Down

عنوان زکات صورت می‌گرفت و برخی مدارس مذهبی در کمیته‌های زکات شرکت فعال داشتند. عشر به نوعی مالیات کشاورزی اشاره داشت که بر آن اساس یک دهم کل محصولات (نقد و غیر نقدی) می‌بایست به دولت پرداخت شود. در رابطه با این فرمان، نحوه اجرای آن و سیاست اسلام‌گرایی (شریعت) ضیاء الحق، نگاه کنید به:

Surendra Nath Kaushik, **Politics of Islamization in Pakistan: A Study of Zia Regime** (New Delhi: South Asian Publishers, 1993), pp. 144-150.

۱۴. ریشه‌های اصلی این دو فرقه مسلمان و رقابت آنها به سالهای نیمه دوم قرن نوزدهم می‌رسد.

یکی از رهبران مسلمان هندی دارای گرایش‌های صوفیانه در سال ۱۸۷۲ مدرسه‌ای مذهبی به نام مصباح التّهذیب در شهر بارلی (Barely) در هندوستان بنیان گذاشت. قبل از آن یک رهبر دیگر مسلمان، مدرسه‌ای را در شهر دئوبند در هندوستان تأسیس کرده بود. در طی سالها مدارس وابسته به این دو جناح رو به گسترش نهاد، و میان آنها رقابت شدید آشکار شد. این مدارس شاگردان بسیاری تربیت کردند، و به دنبال مهاجرت مسلمانان به سند و پنجاب و تأسیس پاکستان در ۱۹۶۷، پیروان این دو مکتب به نام دئوبندی‌ها و بارلوی‌ها با یکدیگر رقابت داشته‌اند.

15. Musa Khan Jalalzai, **The Sunni - Shia Conflict in Pakistan** (Lahore: Book Traders, 1998), p.306.

16. Dixit, **op. cit.**, p. 668.

17. **Ibid.**

18. Dha'rb - e - Mu,mi, "Who are Taliban?," **Nida'ul Islam**, (June - July 1997).

19. "A Reminding Glimpse of the Islamic Jihad," **Nida,ul Islam**, (April - May 1997).

20. Dixit, **op. cit.**, p. 667.

برای اطلاعات بیشتر پیرامون جمعیت العلماء الاسلام و عقاید و خط‌مشی سیاسی آنها نگاه کنید به:

Jalalzai, **op. cit.**, pp. 122.126.

21. **Ibid.**, pp. 179-180.

۲۲. در این رابطه در صفحات بعد توضیحات بیشتری داده خواهد شد.

۲۳. در رابطه با نقش ژنرال اختر عبدالرحمن در این امور، نگاه کنید به:

هارون الرشید، «نقش پنهانی آی. اس. آی در جهاد افغانستان»، ترجمه محمد اکرم عارفی، سراج، شماره‌های ۱۳ و ۱۴ (پائیز و زمستان ۱۳۷۶)، صص ۱۰۷-۱۳۳.

24. Dixit, **op. cit.**, pp. 666-667.

۲۵. بی نظیر بوتو در مصاحبه اخیر خود (اواسط شهریور ۱۳۷۷ برابر با

55. Hyman, "Afghanistan: War Without End?," **op. cit**, p.5.
 ۵۶. ماهاپاترا، پیشین، صص ۱۱۷-۱۱۶.
 ۵۷. همان.
 ۵۸. همان.
 ۵۹. همان، ص ۱۱۸ به نقل از:
Fact Sheet, USIS, New Delhi, 16 October 1996.
 ۶۰. همان.
 ۶۱. همان، ص ۱۲۰.
 ۶۲. مصاحبه هوشنگ امیراحمدی با صدای آمریکا، برنامه فارسی، روزهای شنبه و یکشنبه ۲۸ و ۲۹ شهریور ۱۳۷۷.
 63. Hyman, "Afghanistan: War Without End?," **op. cit**, p.5.
 ۶۴. بطور مثال نگاه کنید به یکی از مهمترین این آثار انتقادی:
 - Fawaz Gerges, **The Super - Powers and the Middle East**, (Boulder: Westview, 1994);
 همچنین نگاه کنید به:
 - Fawaz A. Gerges, "The Study of Middle East International Relations: A Critique", **British Journal of the Middle East** (1992).
 65. Hyman, "Afghanistan: Taleban Throw Down the Gauntlet", **op. cit**, p.2.
 ۶۶. ورجاوند، پیشین.
 ۶۷. محمد ترکمان، «طالبان کیستند»، ایران‌بان، ۲۲ شهریور ۱۳۷۷.
 ۶۸. بطور نمونه صادق زیبا کلام به این نگاه درونی بر علل ظهور طالبان بیشتر تمایل دارد. نگاه کنید به توس، ۱۱-۱۲ شهریور ۱۳۷۷.
 69. Dixit, **op. cit**, p. 672.
 ۷۰. برای شرح مفصل‌تر این اختلاف نظرها، نگاه کنید به:
Ibid, pp. 671-72

the Gauntlet", **Dialogue** (November, 1996), p.2.
 47. Shahram Chubin and Charles Trip, **Iran - Saudi Arabia Relations and Regional Order** (London: Adelphi Paper 304, 1996) pp.48-65.
 48. "Mujahid Usamah Bin Ladin Talks Exclusively to 'Nida'ul Islam'," **Nida'ul Islam** (October - November 1996).
 49. "The Islamic Taliban Movement and the Dangers of Regional Assimilation", **Nida'ul Islam**, No. 18 (April - May, 1997).
 50. **Ibid**.
 51. Hyman, "Afghanistan: War Without End?," **op. cit**.
 52. Kenneth Waltz, **Theory of International Politics** (New York: Addison - Wesley, 1979). pp. 72-73.

همچنین رجوع کنید به:

حمید احمدی، «ساختارگرایی در نظریه روابط بین‌المللی؛ از الرشتین تا والتز»، «مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۷، (تابستان ۱۳۷۶)، صص ۱۴۱-۱۱۳.
 ۵۳. پرویز ورجاوند، آمریکارا حامی طالبان و انگلستان را سگ‌اندار زیرک ماجرای طالبان می‌داند. نگاه کنید به ورجاوند، پیشین، ص ۱۱۱.
 چنگیز پهلوان در مقالات اخیر خود مفصل‌تر از ورجاوند به نقش آمریکا اشاره می‌کند، اما این اشارات بیشتر به حوادث سال ۱۹۹۶ و دیدار ریفل برای اولین بار و گزارش وی به کنگره مربوط می‌شود نه به چگونگی مداخله آمریکا در شکل‌گیری و رشد طالبان در مراحل اولیه. نگاه کنید به پهلوان، «دولت مزار»، پیشین.
 ۵۴. شیپنامی ماهاپاترا، «سیاست ایالات متحده در قبال افغانستان»، ترجمه ساناز طبرستانی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۲۸-۱۲۷ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷)، ص ۱۱۶.